



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

جغرافیاهای مختل کننده و جنگ علیه غزه

زیرساخت‌ها و هم‌بستگی جهانی

گروه نویسندگان

ترجمه‌ی: سما اوریاد، کامران معتمدی



شهریور ۱۴۰۴

مقدمه‌ی مترجمان: مقالات این هم‌اندیشی، محققان و کوشندگان را گرد هم آورده تا جنگ غزه را از دریچه‌ی زیرساخت‌ها و هم‌بستگی بررسی کنند. نویسندگان به جای نگاهی خنثی به جاده‌ها، مرزها، سیستم‌های برق و مخابرات، و... نشان می‌دهند که چگونه این زیرساخت‌ها در سلطه، سلب مالکیت و مقاومت نقش محوری دارند. مقالات این هم‌اندیشی، ویرانی غزه را در تاریخ گسترده‌تر استعمار و سرمایه‌داری جهانی قرار می‌دهد، ضمن این‌که شیوه‌های بقا و هم‌بستگی‌ای را برجسته می‌کند که این سیستم‌های خشونت‌آمیز را مختل می‌کند. برخی از مفاهیم و نظریه‌های اصلی مطرح‌شده در این هم‌اندیشی عبارتند از:

استعمار مبتنی بر شهرک‌سازی: نظامی که در آن استعمارگران مستقر شده یا شهرک‌نشینان به دنبال جای‌گزینی جمعیت بومی و کنترل زمین هستند و اغلب از زیرساخت‌ها برای اعمال سلطه استفاده می‌کنند.

خشونت زیرساختی: استفاده از سیستم‌های ضروری مانند آب، برق و جاده‌ها به‌عنوان سلاح برای تکه‌تکه کردن، کنترل و تضعیف جمعیت.

مطالعات زیرساخت‌های حیاتی: رویکردی که زیرساخت‌ها را نه تنها به‌عنوان سیستم‌های فنی، بلکه به‌عنوان ابزارهای سیاسی که قدرت، نابرابری و مقاومت را شکل می‌دهند، بررسی می‌کند.

لجستیک و زنجیره‌های تأمین جهانی: جریان کالاها، سلاح‌ها و سرمایه که نابودی غزه را به اقتصادهای جهانی نظامی‌گری و سود متصل می‌کند.

زیرساخت‌های متقابل: شبکه‌های مردمی بقا و مقاومت، مانند تونل‌های زیرزمینی، اعتصابات کارگری یا سیستم‌های غذایی جامعه، که زندگی را در شرایط محاصره حفظ می‌کنند.

اختلال زیرساختی: استراتژی‌هایی برای قطع یا مسدود کردن جریان‌هایی که جنگ را حفظ می‌کنند، مانند محاصره بنادر، اعتصابات یا تحریم محموله‌های تسلیحاتی.

انترناسیونالیسم: سنت‌های هم‌بستگی جهانی که مبارزات را در سراسر مرزها پیوند می‌دهد و نشان می‌دهد که مبارزه برای آزادی فلسطین با جنبش‌های گسترده‌تر ضد امپریالیستی و طبقه‌ی کارگر گره خورده است.

این دیدگاه‌ها در کنار هم تأکید می‌کنند که زیرساخت‌ها هرگز در پس‌زمینه نیستند؛ بلکه هم‌سلاحی برای سلطه و هم‌زمینه‌ای برای مبارزه‌اند. این هم‌اندیشی با دنبال کردن زیرساخت‌ها در مقیاس‌های محلی و جهانی نشان می‌دهد که چگونه خشونت پایدار می‌ماند و چگونه می‌توان از طریق هم‌بستگی آن را مختل کرد.

چکیده: این هم‌اندیشی، ژئوپلیتیک زیرساخت‌ها را در چارچوب جنگ اسرائیل علیه غزه بررسی می‌کند و نسل‌کشی فعلی را در تاریخ طولانی‌تری از استعمار مبتنی بر شهرک‌نشینی، کنترل فضایی و هم‌دستی فراملی قرار می‌دهد. این تخریب با تبدیل خانه‌ها، بیمارستان‌ها و مدارس به تلی از خاک، نه تنها نظامی بلکه زیرساختی است؛ حمله‌ای است به شرایط مادی زندگی فلسطینی‌ها. زیرساخت‌ها در این جا نه در پس‌زمینه، بلکه به‌عنوان سازوکار اصلی حکومت، سلب مالکیت و بازآرایی استعماری پدیدار می‌شوند. از جاده‌ها و مرزها گرفته تا شبکه‌های برق و مخابرات، سیستم‌هایی که زندگی روزمره را در غزه و کرانه‌ی باختری سازمان‌دهی می‌کنند، همان‌هایی هستند که فضا را تکه‌تکه، وابستگی را تقویت و خودمختاری را سرکوب می‌کنند. نویسندگان این هم‌اندیشی به جای بررسی جداگانه این تخریب، چگونگی تداوم آن توسط مدارهای منطقه‌ای و جهانی سرمایه، لجستیک، تسلیحات و انرژی را ردیابی می‌کنند. فروپاشی غزه در اقتصاد سیاسی گسترده‌تری از نظامی‌گری ریشه دارد، جایی که زنجیره‌های تأمین، صنایع دفاعی و زیرساخت‌های مالی، سلب مالکیت را به سود تبدیل می‌کنند. با این حال، در این هم‌اندیشی هم‌چنین زیرساخت‌های متقابل و شیوه‌های مقاومت برجسته می‌شود: از شبکه‌های بقا، تونل‌ها و فضا‌های زیرزمینی که انکار اقتدار اشغال‌گر است تا اعتصابات کارگری و اختلالات در شبکه حمل و نقل که جریان‌های حامی نظامی‌گری اسرائیل را به چالش می‌کشند. این هم‌اندیشی مقالات مختلفی را گرد هم آورده تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد: «دنبال کردن زیرساخت‌ها» در زمان خشونت جمعی چه مفهومی دارد؟ این رویکرد چه ابعادی از قدرت، هم‌دستی و احتمال گسست را نشان می‌دهد؟ مقالات این هم‌اندیشی تنها به مستند کردن تخریب‌ها نمی‌پردازند، بلکه بررسی می‌کنند که زیرساخت‌ها چگونه هم‌ابزاری برای سلطه هستند و هم محلی برای مقاومت. این مجموعه نشان می‌دهد که فلسطینی‌ها چطور در برابر «جنگ زیرساختی» در سطوح مختلف مقاومت می‌کنند. هم‌چنین به این می‌پردازد که جنبش‌های هم‌بستگی بین‌المللی چگونه می‌توانند در سیستم‌هایی که این جنگ را ممکن می‌سازند، دخالت کنند. با انجام این کار، این هم‌اندیشی به بدنه رو به رشدی از پژوهش‌های سیاسی پاسخ‌گو کمک می‌کند و نه تنها چگونگی تداوم خشونت توسط زیرساخت‌ها، بلکه چگونگی بازطراحی آن‌ها را نیز ترسیم می‌کند.

جهان از طریق پخش برنامه‌ها و رسانه‌های اجتماعی، نابودی بی‌وقفه زندگی فلسطینی‌ها در غزه را به صورت زنده تماشا کرده است: خانه‌ها به ویرانه تبدیل شده‌اند، بیمارستان‌ها بمباران شده‌اند، مدارس به اهداف نظامی تبدیل شده‌اند و فلسطینی‌ها در چیزی که تنها می‌توان آن را یک فرآیند مهندسی‌شده‌ی «دور انداختن» (disposability) توصیف کرد، کشته شده‌اند.[۱]. قطع برق، سوخت، آب و سیستم‌های بهداشتی نشان

می‌دهند که این صرفاً حمله به خاک نیست، بلکه حمله‌ای به شرایط بقای فلسطینی‌ها است. اگرچه فراتر نگاه کردن به این خشونت، مرگ و ویرانی سهمگین و وحشتناک دشوار است، اما بسیار مهم است که این لحظه را در منطق گسترده‌تر استعمار استقراری و طراحی ژئوپلیتیکی قرار دهیم. [۲]

در حالی که بمب‌ها غزه را به ویرانه‌ای تبدیل می‌کنند، رهبران اسرائیل و آمریکا رؤیاهای دست‌چین‌شده و آینده‌نگرانه‌ای برای بازسازی غزه دارند. بنیامین نتانیا هو، نخست‌وزیر، و دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، برای تبدیل غزه به یک آزمایش نئولیبرالی از مناطق آزاد اقتصادی، پروژه‌های زیرساختی منطقه‌ای و توسعه‌های ساحلی لوکس نقشه‌ها کشیده‌اند. در پرتو برنامه‌های بازسازی غزه است که پاک‌سازی قومی سیاستی عمل‌گرایانه می‌نماید تا سرزمین، زندگی و تاریخ فلسطین را به کالاهایی در بازار جهانی تبدیل کنند. از این‌روست که هدف قرار دادن زیرساخت‌ها نه تنها در خدمت اهداف فوری سلب مالکیت است، بلکه راه را برای نظم فضایی و اقتصادی جدیدی که حاکمیت فلسطینی‌ها را سلب می‌کند هموار می‌کند.

این هم‌اندیشی با بهره‌گیری از مطالعات زیرساخت‌های حیاتی و لجستیک از جمله فراخوان دثوبرا کوئن برای «دنبال کردن زیرساخت‌ها» [۳]، دست به بررسی سیستم‌های مادی‌ای می‌زند که زیربنای کارزار نسل‌کشی اسرائیل در غزه است و آن را تداوم می‌بخشند. ما استدلال می‌کنیم که سلطه استعماری مبتنی بر شهرک‌نشینی اسرائیل از لحاظ تاریخی از طریق مدیریت استراتژیک زیرساخت‌ها — جاده‌ها، مرزها، شبکه‌های برق، منابع آب و ابزارهای بوروکراتیک — سیستم‌هایی که هم به زندگی فلسطینی‌ها ساختار می‌دهند و هم به‌عنوان ابزارهای کنترل و آوارگی عمل می‌کنند، اعمال شده است. با این حال، در این چشم‌اندازهای خشونت‌زیرساختی، ضد زیرساخت‌های [۴] فلسطینی، شبکه‌های بقا و براندازی، به‌عنوان مکان‌های امتناع پدیدار می‌شوند و کنترل استعماری را به چالش می‌کشند و در عین حال زندگی را حفظ می‌کنند.

رویکرد روش‌شناختی در «دنبال کردن زیرساخت‌ها» نشان می‌دهد که فروپاشی مدیریت‌شده غزه طی دهه‌های گذشته، صرفاً یک پروژه‌ی محلی نیست، بلکه پروژه‌ای است بین‌المللی که در شبکه‌های فراملی هم‌دست ریشه دارد. تخریب خانه‌ها، مدارس و خدمات ضروری از مدارهای جهانی تسلیحات، انرژی، امور مالی و لجستیک که خشونت را حفظ و تقویت می‌کنند، جدایی‌ناپذیر است. این هم‌اندیشی غزه را در معماری ژئوپلیتیکی گسترده‌تر قدرت، سرمایه و حاکمیت امپریالیستی قرار می‌دهد و با ردیابی زیرساخت‌ها در مقیاس‌های محلی، منطقه‌ای و جهانی نشان می‌دهد که چگونه زیرساخت‌ها هم به‌عنوان مجاری سلطه و هم بعضاً اختلال عمل می‌کنند.

در نهایت، این هم‌اندیشی در راستای تلاش‌های میان‌رشته‌ای مداوم برای پیگیری پژوهش‌های سیاسی پاسخ‌گو می‌شود، پژوهشی که بررسی می‌کند چه کسانی از این ساختارها سود می‌برند و این که چگونه کار دانشگاهی می‌تواند به جای بازتولید این درهم‌تنیدگی‌ها، آن‌ها را به چالش بکشد.

زیرساخت‌ها و منطق‌های استعماری شهرک‌نشینی

پروژه‌ی استعماری - شهرک‌نشینی اسرائیل، از آغاز، به زیرساخت‌ها به‌عنوان سازوکار اصلی گسترش و کنترل متکی بوده است. زیرساخت‌ها نه تنها پس‌زمینه‌ای برای اشغال نظامی بوده‌اند، بلکه خود به‌عنوان ابزاری برای حکمرانی عمل کرده‌اند و ضمن سازمان‌دهی زندگی فلسطینی‌ها در عین حال تسلط ارضی اسرائیل را تضمین کرده‌اند. جاده‌ها، سیستم‌های آب، شبکه‌های برق و شبکه‌های مخابراتی سیستم‌های فنی خنثی نیستند؛ بلکه آن‌ها در منطق فضایی و اقتصادی استعمار مبتنی بر شهرک‌نشینی نقش محوری دارند و تصرف زمین، وابستگی اقتصادی و کنترل نژادی را تسهیل می‌کنند.

برنامه‌ریزان اسرائیلی پس از اشغال کرانه‌ی باختری و غزه، در پی تثبیت کنترل ارضی و در عین حال به حداقل رساندن مسئولیت‌شان در قبال جمعیت فلسطینی بودند. طرح آلون [۵] (۱۹۶۷-۱۹۷۰) زمینه را فراهم کرد و جغرافیایی تکه‌تکه را پیش‌بینی می‌کرد که در آن فلسطینی‌ها را به مناطق محصور و جدا از هم محدود می‌کرد و امکان گسترش شهرک‌نشینی را فراهم می‌آورد. این منطق بعداً از طریق پیمان‌های اسلو (۱۹۹۳) و پروتکل اقتصادی پاریس (۱۹۹۴) تثبیت شد، و سیستمی از کنترل زیرساخت‌ها و وابستگی اقتصادی را رسمیت بخشید. اگرچه پیمان‌های اسلو به‌عنوان ابتکار صلح مطرح شد، چارچوبی از خودمختاری محدود فلسطینی‌ها را در دل ساختار وسیع‌تری از اشغال نظامی ایجاد کرد. برای مثال، رژیم منطقه‌بندی اسلو، یا تقسیم کرانه‌ی باختری به مناطق A، B و C فضاهایی ایجاد کرد که در آن‌ها رفت‌وآمد، تجارت و برنامه‌های توسعه‌ای فلسطینی‌ها همچنان تحت نظارت اسرائیل بود. اقتصادسیاسی دانان فلسطینی نتیجه‌ی به‌دست آمده را اقتصاد اسیر (captive economy) توصیف کرده‌اند که در آن ظرفیت تولیدی فلسطین به طور نظام‌مندی از بین رفته و زندگی اقتصادی تابع الزامات امنیتی اسرائیل شده است. در غزه، اسرائیل مدل مدیریت از راه دور را تسهیل کرد؛ نیروهای اسرائیلی از مراکز شهری به مناطق مرزی منتقل شدند و در عین حال کنترل مرزها، حریم هوایی و ثبت احوال جمعیت را حفظ کردند و غزه را به یک منطقه تحت کنترلی تبدیل کردند که به طور فزاینده‌ای از کرانه‌ی باختری جدا شده است.

این سیستم کنترل، بیش از همه در انحصار اسرائیل بر زیرساخت‌های مرزی، تجارت و منابع ضروری مشهود است. اسرائیل بر اساس پیمان اسلو اختیار کامل بر واردات و صادرات فلسطین را حفظ کرد و کنترل را از طریق شبکه‌ای از گذرگاه‌های مرزی عملیاتی نمود. محدودیت‌های تردد که به‌عنوان اقدامات امنیتی تنظیم شده‌اند، به تنظیم کالاهای ضروری نیز گسترش می‌یابند، از جمله این که ممنوعیت‌هایی برای «استفاده‌ی دوگانه» از برخی مواد حیاتی مانند تجهیزات پزشکی، لوازم ساختمانی و سیستم‌های تصفیه آب وضع می‌کند. اسرائیل در سطح اقتصادی به نمایندگی از تشکیلات خودگردان فلسطین درآمد گمرکی جمع‌آوری می‌کند و معمولاً وجوه جمع‌آوری شده را به‌مثابه‌ی ابزاری برای اعمال فشار سیاسی توقیف می‌کند.

استفاده‌ی جنگ‌افزارانه از زیرساخت هیچ‌جا بیش‌تر از کنترل آب و انرژی آشکار نیست. شرکت ملی آب اسرائیل، مکوروت، منابع آب فلسطین را در انحصار خود دارد و منابع را به سمت شهرک‌ها هدایت می‌کند و در عین حال دسترسی جوامع فلسطینی را جیره‌بندی می‌کند، سیستمی از آپارتاید آبی که در آن شهرک‌نشینان سه تا چهار برابر فلسطینی‌ها آب مصرف می‌کنند. به همین ترتیب، در بخش انرژی، تقریباً تمام برق از اسرائیل وارد می‌شود و محدودیت‌هایی در مورد سوخت، قطعات یدکی و مجوزهای برنامه‌های توسعه، به‌ویژه در منطقه C، وجود دارد که همگی کنترل اسرائیل را تقویت می‌کنند. تلاش‌ها برای ساخت سیستم‌های انرژی مستقل، مانند پروژه‌های خورشیدی، به طور معمول با مانع مواجه می‌شود و وابستگی و چندپارگی را عمیق‌تر می‌کند. در غزه، قبل از سال ۲۰۲۳، خاموشی‌ها می‌توانست ۱۸ تا ۲۰ ساعت در روز طول بکشد که با حملات مکرر اسرائیل به تنها نیروگاه آن در سال‌های ۲۰۰۶، ۲۰۱۴ و ۲۰۲۱ تشدید شد.

زیرساخت‌های دیجیتال و لجستیکی^۵ کنترل اسرائیل بر زندگی فلسطینی‌ها را فراتر از زیرساخت‌های انرژی و آب بیش از پیش تثبیت می‌کنند. شبکه‌های مخابراتی به شدت محدود شده‌اند: فلسطینی‌ها در کرانه‌ی باختری از دسترسی به فناوری‌های پیشرفته تلفن همراه مانند G4 و G5 محروم هستند، در حالی که شهرک‌نشینان اسرائیلی در همان مناطق از اتصال کامل و پرسرعت برخوردارند. اسرائیل به شکل نظام‌مندی بخش مخابرات غزه را نابود کرده است. این عدم تقارن تکنولوژیکی نه تنها وابستگی اقتصادی را تثبیت می‌کند، بلکه نظارت و کنترل اسرائیل را نیز تسهیل می‌کند و اشغال را در روال‌های روزمره ارتباطات و تجارت جای می‌دهد. زیرساخت‌های جاده‌ای، موضوع دیگری است که تکه‌تکه شدن مکانی را بیش‌تر تقویت می‌کنند؛ بزرگراه‌ها و جاده‌های فرعی شهرک‌های اسرائیلی‌نشین را به هم متصل می‌کنند در حالی که عبور و مرور فلسطینی‌ها از طریق سیستمی از ایست‌های بازرسی و انسداد محدود می‌شود و حتی سفرهای کوتاه را به سفرهای طولانی و غیرقابل پیش‌بینی تبدیل می‌کنند. سیستم‌های هم‌پوشانی کنترل زیرساختی، مانند شبکه‌های دیجیتال و فیزیکی، چیزی بیش از کند کردن توسعه‌ی فلسطین است. این سیستم‌ها با محدود کردن فضا (از طریق مواردی مانند ایست‌های بازرسی و جاده‌های تفکیک‌شده)، اشغال را به تجارتي سودآور تبدیل می‌کند و کنترل شدید جریان کالا، پول و مردم، فعالانه تسلط اسرائیل بر زندگی فلسطینی‌ها را تقویت می‌کنند. این امر یک سیستم کنترل جامع ایجاد می‌کند که بر هر جنبه‌ای از زندگی روزمره حاکم است.

غزه نمایانگر شدیدترین جلوه‌ی این خشونت زیرساختی است. اسرائیل با محاصره‌ی غزه از ۲۰۰۷ وضعیت دائمی بحران زیرساختی را تحمیل کرده تا ظرفیت اقتصادی غزه را از بین ببرد و وابستگی کامل ساکنان آن به کمک‌های خارجی را تداوم بخشد. در حالی که حملات نظامی دوره‌ای به شکلی نظام‌مند شبکه‌های برق، تأسیسات آب و بیمارستان‌ها را هدف قرار می‌دهد، محدودیت‌های شدید بر مصالح ساختمانی، تجهیزات صنعتی و تجهیزات پزشکی مانع از هرگونه بازسازی پایدار شده است. تخریب نظامی و محدودیت‌های موجود در مصالح تعمیراتی، سیستم آب‌رسانی را در معرض فروپاشی کامل قرار داده است. قطعی برق به امری عادی تبدیل شده و بازسازی به دلیل محدودیت‌های شدید مصالح همچنان غیرممکن است. این فروپاشی

مدیریت شده، ناتوانی سیاسی و اقتصادی غزه را تضمین کرده است، وضعیتی که نه تنها از طریق نیروی نظامی، بلکه از طریق سازمان‌دهی عمدی محرومیت زیرساختی نیز تداوم یافته است.

حمله نسل‌کشانه‌ی فعلی به غزه نه یک گسست، بلکه تشدید این حملات دیرینه است. آن‌چه امروز شاهدیم نه صرفاً تخریب، بلکه اوج یک استراتژی استعماری - شهرک‌نشینی است که برای دهه‌ها، زیرساخت‌ها را به سلاحی برای غیرممکن کردن زندگی فلسطینی‌ها تبدیل کرده است.

مدارهای جهانی هم‌دستی

در حالی که بسیاری از تحلیل‌ها از رژیم استعماری - شهرک‌نشینی اسرائیل بر اقدامات آن در سرزمین‌های اشغالی متمرکز است، توانایی این رژیم برای حفظ سلطه‌ی نظامی و جنگ زیرساختی عمیقاً در زنجیره‌های تأمین فراملی، صنایع تسلیحاتی و مؤسسات مالی‌ای ریشه دارد که عملیات آن را تأمین مالی، مسلح و مشروعیت می‌بخشند. مدارهایی که تضمین می‌کنند خشونت استعماری - شهرک‌نشینی نه تنها یک پروژه‌ی محلی بلکه اقدامی جهانی باقی بماند که در آن تخریب، راه‌های جدیدی برای انباشت سرمایه ایجاد می‌کند.

دنبال کردن زیرساخت‌ها، دریچه‌ای انتقادی برای کشف این موضوع فراهم می‌کند که چگونه مقیاس‌های مختلف، در سطوح محلی، منطقه‌ای و جهانی، نه تنها به هم پیوسته‌اند، بلکه در حفظ پروژه‌ی استعماری - شهرک‌نشینی یک‌دیگر را تقویت می‌کنند. این امر در مقیاس منطقه‌ای به‌ویژه در مدیریت مصر بر مرز جنوبی غزه مشهود است. مصر کنترل شدیدی بر گذرگاه رفح داشته و اغلب یا آن را بسته یا تردد را محدود کرده است، در نتیجه محاصره گسترده‌تر به رهبری اسرائیل را تقویت و جریان مردم، کالاها و کمک‌های بشردوستانه را محدود کرده است. هم‌کاری مصر در مدیریت محاصره غزه به‌عنوان امتداد زیرساختی سیاست اسرائیل عمل می‌کند. علاوه بر این، توافق‌نامه‌های عادی‌سازی روابط منطقه‌ای، مانند توافق‌نامه‌های ابراهیم که امارات و بحرین با اسرائیل در ۲۰۲۰ امضا کردند، صرفاً تغییراتی دیپلماتیک نیستند، بلکه با ادغام‌های زیرساختی و اقتصادی گره خورده‌اند. این توافق‌نامه‌ها، کریدورهای تجاری جدید، ابتکارهای سرمایه‌گذاری و مشارکت‌های فناوری را تسهیل کرده‌اند که اسرائیل را به بازارهای خلیج فارس و بازارهای گسترده‌تر متصل می‌کند.

با این حال، این نفوذ منطقه‌ای از زیرساخت‌های جهانی مقوم و پشتیبان آن جدایی‌ناپذیر است. همان مدارهایی که اسرائیل را به رژیم‌های همسایه متصل می‌کنند، آن را به بازارهای بین‌المللی تسلیحات، صنایع نظارتی و مؤسسات مالی که تسلط نظامی آن را ممکن می‌سازند و از آن سود می‌برند، نیز مرتبط می‌کنند. فلسطین هم به‌عنوان میدان آزمایشی برای فناوری‌های نظامی جدید و هم مرکزی برای صادرات تاکتیک‌های ضدشورش بوده است. اسرائیل به‌عنوان قطب مرکزی نظامی‌گری جهانی عمل می‌کند و تخصص نظامی، سلاح و سرمایه

صادر می‌کند. مجتمع نظامی- صنعتی آن، فناوری نظارتی و سلاح را به سایر کشورهای ارائه می‌دهد که درگیر اقدامات سرکوب و کنترل مشابه هستند.

ایالات متحده هم‌چنان بزرگترین حامی نظامی اسرائیل است و سالانه ۳/۸ میلیارد دلار کمک نظامی به این کشور می‌کند که بخش عمده‌ای از آن صرف خرید سلاح می‌شود. کمک‌هایی که فراتر از فروش مستقیم تسلیحات است و شامل انتقال فناوری، برنامه‌های توسعه‌ی مشترک و طرح‌های تحقیقاتی مشترک می‌شود که ظرفیت اسرائیل را برای بمباران هوایی و جنگ ضد شورش افزایش می‌دهد. نقش شرکت‌های بزرگ دفاعی اساسی است: برای مثال، «لاکهید مارتین» جت‌های جنگنده F-۱۶ و F-۳۵ به اسرائیل می‌دهد، «بوئینگ» سلاح‌های هدایت‌شونده، و «ریتیون» سیستم هدایت‌شونده‌ی پیووی (Paveway) را تولید می‌کند که بر روی بمب‌های جدایی‌ناپذیر زرادخانه آن نصب می‌شود. از تجهیزات شرکت‌هایی مانند «کاترپیلار» برای تخریب خانه‌های فلسطینی‌ها استفاده می‌شود. در همین حال، شرکت‌های اروپایی، از جمله «راین متال» آلمان، سیستم‌های بی‌ای‌ای (BAE) بریتانیا و «لئوناردو» ایتالیا، هم‌چنان به تأمین قطعات پهبادهای هواپیماهای جنگی و سیستم‌های دریایی مورد استفاده در عملیات نظامی علیه فلسطینی‌ها ادامه می‌دهند.

فراتر از انتقال تسلیحات، عملیات نظامی اسرائیل از طریق زیرساخت‌های انرژی و مالی جهانی تداوم می‌یابد. نیروی هوایی اسرائیل به سوخت جت تأمین‌شده توسط شرکت‌های بزرگ نفتی ایالات متحده متکی است، در حالی که شرکت‌های چندملیتی، از جمله «بریتیش پترولیوم» و «شورون»، از معاملات گاز منطقه‌ای که حاکمیت فلسطین را نادیده می‌گیرند، سود می‌برند و اشغال را در قالب اقتصاد استخراجی جهانی جای می‌دهند. بانک‌های بزرگ بین‌المللی، تولیدکنندگان سلاح را که به ارتش اسرائیل کمک می‌کنند، تأمین مالی می‌کنند و منابع را به سمت تولید تسلیحات و قراردادهای دفاعی هدایت می‌کنند. مالی‌سازی جنگ تضمین می‌کند که تخریب نظامی صنعت سودآوری است، جایی که هر حمله به فلسطینی‌ها، سرمایه‌گذاری بیش‌تر و گسترش سرمایه را تقویت می‌کند.

زنجیره‌های تأمین نظامی عمداً در کشورهای مختلف پراکنده شده‌اند و این امر، ردیابی و پاسخ‌گو کردن افراد درگیر را دشوار می‌کند. به‌عنوان مثال، یک جت جنگنده F-۳۵ بیش از ۴۰۰ حلقه در زنجیره‌ی تأمین خود دارد که به تولیدکنندگان، سرمایه‌گذاران و دولت‌ها اجازه می‌دهد نقش مستقیم خود را در این خشونت پنهان کنند. این پیچیدگی عمدی به دولت‌ها و شرکت‌ها کمک می‌کند تا در عین تأمین سلاح، از عواقب قانونی آن اجتناب کنند، وضعیت بغرنجی که با توجه به ماهیت مخفیانه‌ی تجارت جهانی تسلیحات بدتر می‌شود.

مثلاً، بریتانیا در سپتامبر ۲۰۲۴، ۳۰ مورد از ۳۵۰ مجوز صادرات تسلیحات به اسرائیل را تعلیق کرد. اگرچه این تصمیم بریتانیا هم‌چون تعهدی به مقررات صادرات تسلیحات مطرح شده، اما تنها جنبه‌ای نمادین دارد. چرا

که این تصمیم تنها شامل بخش کوچکی از مجوزها می‌شود و در عمل، قطعات ساخت بریتانیا، که به‌عنوان مثال در جنگنده‌های F-۳۵ استفاده می‌شوند، همچنان از طریق زنجیره‌های تأمین چندملیتی به اسرائیل می‌رسند و دامنه‌ی محدود تعلیق را دور می‌زنند.

تخریب سیستم‌های حیاتی غزه را نمی‌توان جدا از این زیرساخت‌های فراملی هم‌دستی درک کرد. هر بمبی که بر غزه انداخته می‌شود، هر نیروگاهی که نابود می‌شود و هر بیمارستانی که بدون برق می‌ماند، نه تنها نتیجه‌ی سیاست اسرائیل، بلکه نتیجه‌ی یک اقتصاد جهانی است که عمیقاً در نظامی‌گری ریشه دارد.

اختلال

با این حال، این اتصال جهانی آسیب‌پذیری‌هایی هم دارد. همان شبکه‌های فراملی که زیرساخت‌های نظامی، زنجیره‌های تأمین تسلیحات و کریدورهای انرژی اسرائیل را حفظ می‌کنند، نقاط بالقوه اختلالند. محاصره‌ها، اختلال در بنادر، اعتصابات و کاهش سرعت، به‌ویژه در نقاط حساس مانند مراکز حمل و نقل و سایت‌های تولید تسلیحات، می‌توانند در مقیاس‌های مختلف رخ دهد و فعالیت‌های محلی را تقویت و جریان‌هایی را که به نظامی‌گری اسرائیل دامن می‌زنند، تضعیف کنند. در این زمینه، از شرکت‌کنندگان در این هم‌اندیشی خواسته شد تا در مورد ایده‌ی «اختلال زیرساختی» تأمل کنند. تاملات نویسندگان این هم‌اندیشی تأکید می‌کند که ژئوپلیتیک معاصر صرفاً مربوط به تصمیماتی نیست که توسط دولت‌ها گرفته می‌شود. در عوض، این سیاست توسط زیرساخت‌هایی — مانند جاده‌ها، شبکه‌های دیجیتال و زنجیره‌های تأمین — شکل می‌گیرد که قدرت، مسئولیت مشترک و مقاومت را در سطوح مختلف به هم پیوند می‌دهند. بنابراین، فوریت این لحظه دو جنبه دارد: باید تشخیص دهیم که چگونه از زیرساخت‌ها به‌عنوان سلاحی برای سلب مالکیت از مردم استفاده می‌شود، و همچنین باید پتانسیل قدرت‌مند جنبش‌های هم‌بستگی برای مختل کردن این سیستم‌ها را درک کنیم.

مقالاتی که در ادامه می‌آید نه تنها نشان می‌دهند که چگونه زیرساخت‌ها در پروژه استعماری - شهرک‌نشینی اسرائیل به‌عنوان سلاح استفاده می‌شوند، بلکه نشان می‌دهند که چگونه فلسطینی‌ها در شرایط محدودیت شدید، به طور فعال این سیستم‌ها را تخریب و از نو پیکربندی می‌کنند. مقاله‌ی هندرسون نشان می‌دهد که چگونه غزه به زنجیره‌های کمک‌های جهانی و تأمین مواد غذایی متصل است. او استدلال می‌کند که این ارتباط منبع استثمار و سود است که غزه را از نظر اقتصادی وابسته نگه می‌دارد و می‌تواند منجر به قحطی شود. با این حال، هندرسون همچنین به این نکته اشاره می‌کند که چگونه فلسطینی‌ها با استفاده از استراتژی‌های بقای محلی خود در برابر این امر مقاومت می‌کنند. مقاله‌ی جباری سالامانکا به‌چگونگی استفاده فلسطینی‌ها از فضاها، زیرزمینی برای مقاومت ضداستعماری می‌پردازد. این مقاله نشان می‌دهد که تونل‌ها، پناهگاه‌ها و دیگر فضاها، نمادین، شبکه‌ای پنهان از بقا و مقاومت ایجاد می‌کنند که کنترل قدرت اشغال‌گر

را به چالش می‌کشد. تحلیل پلونسکی بر بندر شناور غزه، پروژه‌ای که توسط ایالات متحده طراحی شده، متمرکز است. او استدلال می‌کند که این پروژه که به‌عنوان راه حلی بشردوستانه برای محاصره‌ی اسرائیل ارائه شده، در واقع به تقویت اشغال و مهار غزه کمک می‌کند.

این هم‌اندیشی هم‌چنین به بررسی چگونگی تلاش جنبش‌های مردمی بین‌المللی برای مختل کردن سیستم‌هایی می‌پردازد که از نظامی‌گری اسرائیل حمایت می‌کنند. فعالانی مانند کارگران بارانداز، رانندگان کامیون و کارگران لجستیک، مستقیماً زنجیره‌های تامین جهانی که خشونت را تداوم می‌بخشند، به چالش می‌کشند. با این حال، همان‌طور که چوا اشاره می‌کند، این اختلالات نباید به‌عنوان رویدادهای جداگانه دیده شوند. او درباره‌ی رویکرد بلندمدتی می‌نویسد که بر ایجاد شبکه‌های مردمی پایدار تمرکز دارد که می‌توانند از یک مبارزه‌ی بین‌المللی مداوم پشتیبانی کنند.

نقش اتحادیه‌های کارگری نیز در این هم‌اندیشی برجسته است؛ اتحادیه‌های کارگری فلسطین، همان‌طور که الصناح در مقاله‌اش می‌نویسد، در توقف ارسال سلاح به و از اسرائیل بسیار مهمند. اتحادیه‌های کارگری با متوقف کردن جریان سلاح از کارخانه‌ها به بنادر، می‌توانند تجارت جهانی تسلیحات را که زمینه‌ساز درگیری است، به طور مؤثری کند کنند. به طور مشابه، تحلیل الخازن از رانندگان کامیون اردنی نقش مهم آن‌ها را در جنبش‌های ضد عادی‌سازی نشان می‌دهد. آن‌ها با استفاده از نفوذ خود بر لجستیک منطقه‌ای، توافق‌نامه‌های اقتصادی مانند توافق‌نامه ابراهیم را که هدف آن ادغام اسرائیل در منطقه است، به چالش می‌کشند.

در مجموع، مقالات این هم‌اندیشی به طور انتقادی سیستم‌هایی را که به نظامی‌گری و وابستگی اقتصادی دامن می‌زنند، بررسی می‌کنند. در عین حال، مشخص می‌کنند که چگونه این سیستم‌ها در برابر اختلال، تغییر مسیر و واژگونی آسیب‌پذیرند. هدف این است که فراتر از مستندسازی صرف خشونت، به روش‌های ملموس برای اقدام جمعی بپردازیم.

غذا به عنوان سلاح در غزه: بقا، مبارزه و استراتژی

کریستین هندرسون

اسرائیل در کارزار نسل‌کشی و ضد شورش خود، آشکارا از غذا به عنوان سلاحی برای مختل کردن و نابودی زندگی در غزه استفاده کرده است. این موضوع دو سوال کلیدی را مطرح می‌کند: چگونه از غذا به عنوان ابزاری برای کنترل در آینده استفاده خواهد شد و فلسطینی‌ها غزه چگونه با قحطی ناشی از آن کنار می‌آیند؟

استدلال می‌کنم که غذا بخش مرکزی مراحل آینده اشغال و جنگ در غزه خواهد بود. از طریق ترکیبی از عملیات امداد رسانی و ضد شورش، غزه دوباره به بازار غذای منطقه‌ای متصل خواهد شد، به گونه‌ای که هم وابستگی آن و هم سود دیگران را تضمین کند. با این حال، فلسطینی‌ها در غزه مقاومت می‌کنند. آن‌ها برای حفظ حاکمیت خود و زنده ماندن از گرسنگی از طریق خیریه‌ها و سازمان‌های مردمی تلاش می‌کنند. این وضعیت، تضاد آشکاری را بین آن‌چه وینونا لادوک و دבורا کوئن زیرساخت شهرک‌نشینی استعماری حبس و مرگ می‌نامند و «زیرساخت‌های غذایی» که از نظر طراحی، تامین مالی و تاثیرات خود حیات‌بخش‌اند، برجسته می‌کند (۲۴۵، ۲۰۲۵).

قصد نسل‌کشی استراتژی اسرائیل در غزه، در تخریب سیستماتیک سیستم غذایی این منطقه از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ آشکار است. درختان، مزارع، گلخانه‌ها، بنادر ماهیگیری، آسیاب آرد، مرغداری‌ها و دامداری‌ها، نانوايي‌ها، سوپرمارکت‌ها، تأسیسات تصفیه آب، همگی مورد حمله قرار گرفته‌اند. تصاویر ماهواره‌ای نشان می‌دهد که ارتش اسرائیل حدود نیمی از زمین‌های سبز این نوار را نابود کرده. غزه به وضعیت قحطی کشیده شده، کودکان از گرسنگی می‌میرند، نوزادان تازه متولد شده برای زنده ماندن با مشکل مواجه‌اند. این بحران انسانی کاملاً به‌طور سیاسی بر ساخته شده. غزه فضای نسبتاً کوچکی است که با زیرساخت‌های جاده‌ای، بندری و هوایی احاطه شده و توسط کشور دیگری اشغال شده که از نظر غذایی در امنیت است. در غزه ۲/۲ میلیون نفر در گرسنگی شدید هستند، در آن سوی سیم خاردار، اسرائیلی‌ها به غذای متنوع و ارزان دسترسی دارند. [۶] نابودی حاکمیت غذایی فلسطینی‌ها از اهداف دیرینه‌ی پروژه صهیونیستی بوده است. این نتیجه‌ی منطق شهرک‌نشینی استعماری اسرائیلی مبنی بر «حداکثر زمین و حداقل فلسطینی» است. اکثر فلسطینی‌ها در غزه پناهندگانی از مراحل قبلی پاک‌سازی قومی در سال ۱۹۴۸ هستند. تخریب درختان، مزارع و روستاهای آن‌ها، که در فلسطین تاریخی باقی مانده‌اند، ادامه دارد.

در خلال ۵۶ سال اشغال نظامی غزه، مقامات اسرائیلی به‌طور سیستماتیک از غذا به عنوان ابزاری برای کنترل استفاده کرده‌اند. این امر به‌ویژه پس از آغاز محاصره‌ی ۲۰۰۷ آشکار شد. در آن زمان، اسرائیل میزان مواد

غذایی قابل واردات به غزه را محدود کرد، حتی تا آنجا پیش رفت که سیستمی برای شمارش کالری مجاز ایجاد کرد. برخی از غذاها به طور کامل ممنوع شدند و دسترسی کشاورزان فلسطینی به بازارهای اسرائیل گاهی اوقات به عنوان نوعی مجازات مسدود می شد. [۷]

غذا و گرسنگی از اکتبر ۲۰۲۳، به طور کامل توسط رژیم اسرائیل به سلاح تبدیل شده است. توزیع کمک در غزه فرصتی را برای ارتش اسرائیل فراهم کرده تا تعداد زیادی از فلسطینی‌ها را بکشد. از آغاز سال، حداقل شش حادثه رخ داده که در آن افرادی که در نقاط توزیع جمع شده بودند، توسط ارتش اسرائیل مورد حمله قرار گرفته‌اند و منجر به بیش از ۱۵۰ کشته [۸] و هزاران زخمی شده است. بدترین آن، قتل عام آرد (Flour Massacre) بود که در ۲۹ فوریه ۲۰۲۴ رخ داد و منجر به ۱۱۸ کشته و ۷۰۰ زخمی شد.

نیروهای اشغال‌گر از انتقال کمک‌ها برای ایجاد هرج و مرج و تضعیف مقامات محلی استفاده کرده‌اند. آن‌ها با حمله مداوم به نیروی پلیس در غزه، فضایی ایجاد کرده‌اند که در آن تحویل کمک‌ها اغلب با ناآرامی مواجه می‌شود و مواد غذایی اغلب دزدیده و احتکار می‌شود. به همین ترتیب، ارسال هوایی غذا که توسط کشورهایمانند ایالات متحده، اردن و فرانسه انجام می‌شود اغلب مشکلات مشابهی ایجاد می‌کند. توزیع تصادفی آن‌ها به این معنی است که قوی‌ترین افراد کمک را دریافت می‌کنند، در حالی که آسیب‌پذیرترین افراد هیچ چیزی برایشان باقی نمی‌ماند. همان‌طور که یک فلسطینی که پسرش در درگیری بر سر چتر نجات غذا کشته شد، توضیح داد: «این ارسال‌های هوایی نه تنها باعث مرگ پسرم شد، بلکه باعث مشکلات و درگیری‌های زیادی بین مردم نیز شد، زیرا به اندازه کافی غذا وجود ندارد و همه می‌خواهند آن‌چه را که نیاز دارند بردارند. بنابراین کسی که تسلیحات یا چاقو دارد، کمک‌ها را برای خودش برمی‌دارد و اکثر مردم را در مانده رها می‌کند.» انداختن محموله‌های سنگین غذا از طریق هوا بر روی مناطقی که بسیاری از مردم در چادرهای موقت زندگی می‌کنند نیز نشان‌دهنده بی‌توجهی به ایمنی است، چرا که چندین نفر پس از سقوط چتر نجات بر روی سرپناه‌هایشان کشته شده‌اند.

تأمین نیازهای اولیه ابزاری برای مقابله با شورش است. اداره غزه توسط اسرائیل، با همکاری سایر شرکای بین‌المللی، با هدف توان‌مندسازی یک دولت مدنی «تکنوکرات» و در نتیجه دور زدن حماس و سایر گروه‌ها انجام خواهد شد. به حاشیه راندن آژانس پناهندگان و کار سازمان ملل متحد (UNRWA) نیز بخشی از این هدف است. همان‌طور که در مقاله شری پلونسکی در این هم‌اندیشی اشاره شده، پروژه‌ی اسکله غزه آغاز این استراتژی را نشان داد. در حالی که این پروژه ۳۲۰ میلیون دلاری به دلیل مشکلات مهندسی که باعث شد چندین بار از لنگرگاه خود جدا شود، موفق نبوده و یک شکست تلقی می‌شود، اما اهداف استراتژیک دیگری را نیز محقق کرد. تمرکز دولت ایالات متحده بر روی اسکله توجیهی برای بستن مرزهای زمینی و توقف تحویل غذا و فراهم کردن پوششی برای نسل‌کشی فراهم کرد. به گفته دو محقق فلسطینی در غزه، «اگرچه اسکله ظاهراً یک ابزار بشردوستانه کوتاه‌مدت است... در واقع در ادامه برنامه‌های اسرائیل برای به حاشیه

راندن دشمنان و تعمیق اتحادهایش قرار می‌گیرد، و در عین حال پوشش سیاسی برای هم‌دستی مداوم آمریکا فراهم می‌کند.»

فلسطینی‌ها چگونه با وضعیت قحطی موجود در غزه کنار می‌آیند؟ سطح شدید ویرانی در غزه، زندگی عادی را نابود کرده است. خانواده‌ها از هم پاشیده‌اند، اقتصاد فروپاشیده، امکانات آموزشی و بهداشتی از بین رفته و اکثر خانه‌های مسکونی ویران شده‌اند. تولید مواد غذایی و کشاورزی غزه نه تنها ویران شده، بلکه پول و درآمد مورد نیاز برای خرید غذا و آشپزخانه‌هایی که برای تهیه آن استفاده می‌شدند نیز از بین رفته است. در این خلاء، آنچه پدیدار شده، چیزی است که منیره‌ی خیاط آن را «بوم‌شناسی‌های مقاوم» (resistant ecologies) توصیف می‌کند؛ شکل‌هایی از بقا که زندگی در جنگ را برای کسانی که «راه خروجی در دسترس ندارند» ممکن می‌سازد.

بر اساس گزارش‌ها، نوعی اقتصاد مبتنی بر بقا پدیدار شده است که در آن مردم از طریق دنبال غذا گشتن و مبادله و فروش آن، درآمد کسب می‌کنند. هم‌چنین با توجه به عدم دسترسی به گاز پخت و پز، چوب، کاغذ و پلاستیک را برای سوخت جمع‌آوری و می‌فروشند. آن‌ها هم‌چنین پرندگان وحشی و گیاهان خوراکی را برای غذا یا فروش در بازارها جمع‌آوری می‌کنند. کودکان هم از آن‌جا که به مدارس رسمی دسترسی ندارند، اغلب برای کمک به خانواده‌هایشان در امر کسب درآمد کار می‌کنند. در این شرایط، کارهای روزانه خانه اکنون به طرز باورنکردنی زمان‌بر هستند. آشپزی، نظافت و شست‌وشو، اگر اصلاً امکان‌پذیر باشند، به تلاش بسیار بیش‌تری نیاز دارند. به‌عنوان مثال، آب باید از نقاط تحویل در فواصلی دور جمع‌آوری شود، و همین یک قلم کار زمان و انرژی زیادی مصرف می‌کند.

در بحبوحه‌ی این رنج، خیریه به وسیله‌ای حیاتی برای تامین غذا تبدیل شده است. آشپزخانه‌های محلی، که با کمک‌های مالی خارج از کشور تامین می‌شوند، نقش مهمی ایفا می‌کنند. دقیقاً مشخص نیست که چه تعداد از آن‌ها فعالند، اما هر کدام می‌توانند روزانه صدها خانواده را تغذیه کنند و اغلب تنها منبع غذای گرم و پخته شده‌اند. یک نمونه، آشپزخانه محلی غزه است که توسط خانواده‌ای اهل غزه با کمک اقوام‌شان در ایالات متحده راه‌اندازی شد. این پروژه ۱/۴ میلیون دلار در GoFundMe جمع‌آوری کرد و اکنون روزانه حدود ۸۰۰ خانواده در سراسر غزه را تغذیه می‌کند. فعالیتی که هم‌چنین به ثبات اجتماعی و حس هم‌بستگی در دوران آشفتگی کمک می‌کند. در واقع تهیه غذا به‌عنوان راهی برای حفظ انسانیت و ابراز «صمود» (تاب‌آوری به زبان عربی) تلقی می‌شود. به‌عنوان مثال، سرآشپزی آواره شده به نام حماده شو، ویدئویی از خود در حال آشپزی برای کودکان در اینستاگرام به اشتراک گذاشت که این پیام را به همراه داشت: «ساندویچ طلایی، ۹۵ درصد از محتویات بسته‌ی کمکی، ۵ درصد با عشق و تاب‌آوری.»

پیامدهای نسل‌کشی اسرائیل در غزه، همان‌طور که در نکبت سال ۱۹۴۸ رخ داد، برای نسل‌ها احساس خواهد شد. سوءتغذیه، با اثرات مادام‌العمر آن بر سلامت جسمی و شناختی مردم، میراثی ماندگار خواهد داشت.

با این حال، اگر محاصره برداشته شود و کمک‌های کافی به غزه برسد، بدترین اثرات قحطی می‌تواند نسبتاً سریع برطرف شود. سوال اصلی همچنان باقی است: اسرائیل و حامیانش تا چه حد از نیاز اساسی به غذا به‌عنوان ابزاری برای بازسازی جامعه و مهار خودمختاری استفاده خواهند کرد؟

بازگشت‌های زیرزمینی: در جغرافیاهای رقیب زیرزمینی

عمر جباری سالامانکا

در سال ۲۰۱۴، امیر نزار زوعبی، نویسنده و کارگردان تئاتر فلسطینی، داستان کوتاهی با عنوان «شهر زیرزمینی گتوی غزه» منتشر کرد. این داستان که در خلال دوازدهمین جنگ شهرک‌نشینان اسرائیلی علیه سرزمین‌های محاصره‌شده نوشته شده، دنیایی زیرزمینی را تصور می‌کند که فلسطینی‌ها برای فرار از خشونت نسل‌کشی به آنجا پناه برده‌اند.

متن با این جمله آغاز می‌شود: «تمام غزه به زیر زمین رفته... مردان، زنان و کودکان، توده‌ی عظیمی از مردم... ما تصویرهای آینه‌ای سرزمینی را که رهاش کرده بودیم، در دل خاک کندیم... ما که از آسمان، از دریا، از مزارع مورد حمله قرار گرفتیم، و بمب‌های یک تنی بی‌هدف بر سرمان ریخته شد، به زندگی پشت کرده‌ایم... از دنیا، از ترس، از خون ناامید شده بودیم، تنها پناهگاهی که برای ما باقی مانده بود، زمین بود. ما خودمان را زنده به گور کردیم.»

در داستان نزار زوعبی، کاویدن لایه‌های زمان برای ساختن شهری پنهان، به کنشی سترگ از سرپیچی بدل می‌شود. زیرزمین، منطقه‌ای است که اخلاق در آن فرو می‌ریزد، و به ابتذال شر در اردوگاه کار اجباری اجازه می‌دهد تا به راحتی تداوم یابد. همچنین مکانی است که تولد دوباره در آن به تصویر کشیده می‌شود، جایی که حفاری دشوار و لانه زنبوری زمین در نهایت باعث فروپاشی جهان بالا می‌شود و به مردم اجازه می‌دهد تا به سطح زمین بیایند و سرزمین خود را بازسازی کنند. این داستان جذاب، با رفتن به زیر زمین و کاوش در اعماق آن، از حق بازگشت یک فراری زیرزمینی و استعمارزدایی‌شده خبر می‌دهد.

در پاسخ به فراخوان این هم‌اندیشی، این مداخله، فضای زیرزمینی را به‌عنوان بستری حیاتی برای مقاومت و ایجاد اختلال در نظر می‌گیرد. و استدلال می‌کند که جهان‌های زیرزمینی فلسطینی چیزی را ایجاد می‌کنند که ادوارد سعید آن را «جغرافیای رقیب» می‌نامد؛ فضایی پنهان اما قدرت‌مند از مقاومت ضداستعماری. این دنیای زیرزمینی، نظم استعماری و جهان امپریالیستی بالای آن را مختل می‌کند. این مقاله بر اساس کارهای

دانشگاهی اخیر است که بر اهمیت زیرسطح زمین برای درک و بازاندیشی ژئوپلیتیک روزمره تأکید دارند. هم‌چنین در راستای حمایت از تفسیرهای تطبیقی و تاریخی از فضاها و زیر سطح زمین است و، بر چگونگی شکل‌گیری روابط بومیان با قلمرو و نیاز به حاکمیت، بقا و ضداستعمارگرایی تمرکز دارد.

فلسطینی‌ها با دنیای زیرزمینی غریبه نیستند. یک نقطه شروع خوب، شبکه تونل‌هایی است که پس از اشغال اسرائیل در سال ۱۹۶۷ در زیر بخش جنوبی فلسطین گسترش یافت. اغلب گفته می‌شود که اولین تونل در اوایل دهه ۱۹۷۰ در شهر غزه، به‌عنوان بخشی از عملیات چریکی و فرار به رهبری محمد محمود الاسود، معروف به گوارای غزه، از چهره‌های کلیدی جبهه خلق برای آزادی فلسطین، پدیدار شد. تونل‌سازی پس از پیمان کمپ دیوید در سال ۱۹۷۹ بین اسرائیل و مصر رایج‌تر شد. این پیمان منجر به ایجاد یک منطقه حائل نظامی و یک سیستم سختگیرانه صدور مجوز عبور و مرور بین مرزی شد که جوامع، زمین‌ها و خانه‌ها را در امتداد مرز تقسیم می‌کرد. خانواده‌ها برای فرار از نیروهای امنیتی اسرائیل، حفظ روابط با خانواده و دوستان و قاچاق کالاهایی مانند غذا، دارو، طلا و سلاح، شروع به حفر تونل‌هایی از زیر خانه‌های خود کردند که گاهی ده‌ها متر طول داشتند. فلسطینی‌ها که با سیستم سرکوب‌گر زندان روبه‌رو بودند، از دانش عمیق خود درباره زمین برای ایجاد راه‌های جدید ارتباطی و ایجاد امکاناتی برای آزادی استفاده کردند.

شبکه گسترده‌ی زیرزمینی که زمانی غرب بیروت را به اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی صبرا، شتیلا و برج البراجنه متصل می‌کرد، چندان شناخته شده نیست. از اواخر دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۱۹۸۰، این تونل‌ها برای چندین هدف مورد استفاده قرار می‌گرفتند: این تونل‌ها به‌عنوان پناهگاه‌های غیرنظامیان در برابر حملات هوایی اسرائیل، سنگرهایی برای تدارکات و رهبری و مسیرهای مخفی برای کمین نیروهای دشمن در خارج از اردوگاه‌ها عمل می‌کردند.

برای کمیته‌های مهندسی اردوگاه‌ها، که شامل اعضای از فتح، جبهه خلق برای آزادی فلسطین و جبهه دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین بود، ساخت و نگهداری این تونل‌ها به اندازه‌ی تعمیر زیرساخت‌های آب و انرژی روی زمین اهمیت داشت. فعالیت‌های تونل‌سازی توسط علی ابوطاوق، از چهره‌های کلیدی شبکه‌ی تدارکاتی سلول‌های چریکی زیرزمینی در بیروت و جنوب لبنان، رهبری می‌شد. ابوطاوق، که پس از قتل عام صبرا و شتیلا، فرماندهی دفاع از شتیلا و برج البراجنه را نیز بر عهده داشت، از تجربه و آموزش‌های خود در جمهوری خلق چین و ویتنام برای کمک به ساخت خاکریزهای قابل توجه در زیر قلعه بوفورت استفاده کرد. بسیاری از اعضا و مبارزان سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) نیز هم‌چون ابوطاوق آموخته‌های خود از زندگی زیرزمینی و ضداستعماری را که جاهای مختلف از ویتنام، کره و الجزایر گرفته تا لیبی، آفریقای جنوبی و ایالات متحده یاد گرفته بودند به‌کار می‌بستند. در زمان انقلاب، ایده‌ها، تاکتیک‌ها و دانش مقاومت ضداستعماری به سرعت و به‌طور مؤثر در میان گروه‌های ستم‌دیده به حرکت درمی‌آید.

با این حال، ایجاد فضاهای زیرزمینی مقاومت فقط کاری نظامی یا یک وظیفه انقلابی نبود. کاری بود عمیقاً جنسیتی، جمعی و اجتماعی. عدتال حسن، ساکن شتیلا، به ما یادآوری می‌کند که «زنان با آشپزی و پختن نان در زمان محاصره، از مقاومت حمایت می‌کردند، اما ما هم‌چنین سازندگان اصلی تونل‌های زیر شتیلا بودیم.» حسن که داوطلبانه در ساخت تونل با ابوطاوق هم‌کاری می‌کرد، به یاد می‌آورد که چگونه «تونل‌ها غرور ما، خلاقیت ما، راهی برای پنهان شدن، و هم‌چنین راهی برای مبارزه، راهی برای ارتباط بیش‌تر با خاک بودند. بله، این خاک فلسطین نیست، اما یادآور آن است که ما برای بازپس‌گیری فلسطین و در آغوش آن خاک قرار گرفتن می‌جنگیم.» ستیزه‌جویی و غرور شادمانه‌ی زیرزمینی، سیمان این زیرساخت‌های احساسی نیز بود. او این‌طور ادامه می‌دهد «تونل‌ها مکان‌هایی بودند که در آن‌ها می‌خندیدیم، زندگی می‌کردیم، با هم کار می‌کردیم، می‌ساختیم و رویای ساختن فلسطین را در سر می‌پروراندیم. تونل‌ها هم‌چنین راهی بود تا به دشمنانمان بگوییم همیشه راهی برای مقاومت خواهیم داشت.»

با ظهور حماس و حزب‌الله در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰، تونل‌ها با پیشرفت روزافزونی به دارایی نظامی استراتژیک مقاومت ضداستعماری و یک شریان حیاتی در زمان محاصره تبدیل شدند. امروزه، چه در فلسطین و چه در لبنان، تونل‌ها منبع اصلی اضطراب شهرک‌نشینان است. نه فقط به این دلیل که تونل‌ها چالشی مؤثر سر راه مجتمع نظامی - صنعتی اسرائیل و فانتزی‌های فنی ماهرانه آن‌ها برای کنترل مطلق ایجاد می‌کنند. بلکه به این دلیل که تونل‌های زیرزمینی با غیرقابل خواندن و غیرقابل پیش‌بینی کردن جغرافیای بومیان، اساساً نظم استعماری را مختل می‌کنند. این نظم استعماری، همان‌طور که قانون به ما می‌گوید، با جداسازی و طرد خشونت‌آمیز هدایت می‌شد. مقاومت، با استفاده از تونل‌ها، نبوغ و مهارت زیادی از خود نشان داده و عملاً موازنه قدرت را تغییر داده است. این تونل‌ها از طریق انباشت تدریجی دانش و زیرساخت‌های فیزیکی، برتری هوایی اسرائیل را به چالش می‌کشند و به مقاومت اجازه می‌دهند از جغرافیای محلی به نفع خود استفاده کنند. این جهان‌های زیرزمینی هر چقدر هم که ناپایدار باشند، با موفقیت دانش سرزمینی را که از طریق آن شهرک‌نشینان حاکمیت ادعایی خود را اعمال می‌کنند، متزلزل می‌کنند.

با این حال، نباید زیرزمین را به قلمرو تونل‌ها تقلیل داد. زیرسطح زمین موضوع اصلی ترانه‌ها، ادبیات، فیلم‌ها و فرهنگ مادی فلسطینی بوده است و به‌عنوان یک پناهگاه معنوی، فضایی برای فرار و وسیله‌ای برای مقاومت و مختل کردن تونل تاریک امپریالیستی نکبت عمل می‌کند. همان‌طور که سعید در کتاب «فرهنگ و امپریالیسم» استدلال کرده، مبارزه بر سر جغرافیا تنها شامل سربازان و توپ‌ها نمی‌شود، بلکه ایده‌ها، فرم‌ها، تصاویر و تصورات را نیز در بر می‌گیرد.

برای مثال، در طول اشغال فلسطین توسط بریتانیا، زنان روشی برای بازی با کلمات به نام لمللاه (Imlolaah) ابداع کردند تا پیام‌های رمزگذاری‌شده را از طریق ترانه‌های محلی به مبارزان آزادی‌خواه فلسطینی زندانی منتقل کنند. ترانه‌های عاشقانه‌ای مانند «ترویده شمالی» (Tarweedeh Shmaali) که

از پشت دیوارهای زندان خوانده می‌شدند، هم آزادی قریب‌الوقوع را ندا می‌دادند و هم دستورالعمل‌هایی بودند برای فرار. این ترانه‌ها و ترانه‌های دیگر اخیراً پس از فرار شش زندانی سیاسی فلسطینی از زندان فوق امنیتی گیلوا با حفر تونل ۲۲ متری با یک قاشق زنگ‌زده، دوباره به آگاهی عمومی بازگشتند.

ادبیات مقاومت نیز شاهد ظهور زیرزمین به‌عنوان فضایی بسیار نمادین بوده است. رمان‌هایی مانند **خوش‌بدبین** اثر امیل حیبی، **اسلیمی** اثر آنتون شاماس و **دروازه‌ی خورشید** اثر الیاس خوری، از غار به‌عنوان بیان فضایی ذهنیت پس از ۱۹۴۸ و یک «سرزمین زیرزمینی» در جستجوی فلسطین گم‌شده گذشته و امید به آینده‌ای بهتر استفاده می‌کنند. به همین ترتیب، فیلم‌هایی مانند **معلول نابودی خود را جشن می‌گیرد** ساخته میشل خلیفی یا **بندر خاطره** ساخته کمال جعفری، با یادآوری و بازپس‌گیری مناظر فلسطینی پاک‌شده از نسل‌کشی که هم‌چنان تخیل اسرائیلی‌ها را آزار می‌دهد، ارواح گذشته را فرا می‌خوانند. به همین ترتیب، فرهنگ مادی زیرزمینی، از بروشورها و اطلاعیه‌های انتفاضه گرفته تا پوسترها و نشریات انقلابی، در آشکار کردن کار مخفیانه سازمان‌های سیاسی فلسطینی در تلاش‌هایشان برای ایجاد گروه‌های هم‌بستگی ضد امپریالیستی نقش اساسی داشته است.

چه در کرامه، چه در شتیلا، و چه در رفح، فعالیت‌های زیرزمینی از لحاظ تاریخی در جغرافیای آزادی‌بخش ملی فلسطین نقش محوری داشته‌اند. این فضاها مرزهای بین مکان و زمان، واقعیت و خیال، و نظریه و عمل را محو می‌کنند. رفتن به زیرزمین، چه به معنای واقعی کلمه و چه به معنای مجازی، هنگام مواجهه با تقسیم امپراتوری، غصب زمین، پاک‌سازی قومی، آزار و اذیت سیاسی، حبس، نظارت نظامی و جنگ نسل‌کشی به یک ضرورت تبدیل می‌شود. با گذشت زمان و در مکان‌های مختلف، ماهیت پنهان زیرزمین، پوششی محافظ برای جوامع در معرض خطر فراهم می‌کند و از زیرساخت‌های سیاسی شکننده آن‌ها برای بقا و مقاومت محافظت می‌کند. از این نظر، این جغرافیای رقیب زیرزمینی چیزی بیش از مکانی برای پنهان شدن از دست شهرکت‌نشینان یا پناه گرفتن در برابر خشونت امپریالیستی هستند. آن‌ها مکان‌هایی هستند که می‌توان از طریق آن‌ها آزادی را بنا کرد و از گنجینه‌ای از دانش زیرزمینی انباشته شده، مهارت‌های عملی، تاریخ اجتماعی و شبکه‌های هم‌بستگی بهره برد.

چین خوردگی‌های زمانی و اصلاحات زیرساختی - اسکله‌ی شناور غزه

شری پلونسکی

نسل‌کشی در غزه تا مارس ۲۰۲۴ به پنجمین ماه خود رسیده بود و آمار ویرانگر مرگ و میر از ۳۱ هزار نفر گذشته بود. با وجود فشارهای فزاینده بین‌المللی برای رسیدگی به بحران انسانی، اسرائیل برای «پیروزی کامل» علیه جمعیت به دام افتاده همچنان تلاش می‌کرد و برای جلوگیری از اختلال در این کار متعهد بود. تناقضی آشکار که منجر به ماموریتی بسیار پیچیده شد: تلاشی بین‌المللی به رهبری ایالات متحده برای ایجاد یک «کریدور دریایی» بشردوستانه بین قبرس و غزه ایجاد شد که به ساخت یک اسکله‌ی موقت شناور در ساحل غزه وابسته بود. در این مقاله پوچی آشکار و شکست ذاتی پروژه‌ی اسکله را بررسی می‌کنم. من آن را یک راه‌حل تکنولوژیکی موقت برای یک فاجعه انسانی طولانی‌مدت در غزه می‌بینم که مورد حمایت جهانی است. با تکیه بر ایده این هم‌اندیشی در مورد «جغرافیای‌های مختل‌کننده» می‌پرسم چطور اسکله‌ای که فقط برای ۲۵ روز کاری فعال بود، در تلاش مداوم برای ادامه‌ی نسل‌کشی اسرائیل نقش دارد و نسل‌کشی را حفظ و در عین حال پنهان می‌کند، در حالی که هم‌زمان فلسطین را در حالت سکون نگه می‌دارد: از هم گسیخته، بیگانه و محدود.

محور استدلال من مجموعه‌ای از تأملات در مورد زمان زیرساختی است که از داستان متناقض اسکله گرفته شده است: اسکله‌ای که منظره‌ای چشم‌گیر بود و به سرعت ساخته شد اما هرگز قرار نبود دائمی باشد. اسکله طوری طراحی شده بود که قابل تنظیم و جابه‌جایی باشد، و همین ویژگی آن را ذاتاً ناپایدار می‌کرد. این اسکله از مجموعه‌ای از قطعات فلزی «مانند دستگاه نصب» ساخته شده بود که قبل از کشیدن به ساحل به طور ناپایداری در دریا مونتاژ می‌شدند. این کریدور یک نمایش تکنولوژیکی با محتوای واقعی کم و ظرفیت محدود بود. در صورت عملیاتی شدن، می‌توانست روزانه ۱۵۰ تا ۲۰۰ کامیون را از بندر لارناکا از طریق یک پل ۱۶۰۰ فوتی (حدوداً ۴۹۰ متر) به گروهی از امدادگران سازمان ملل متحد، منتقل کند. این پروژه شامل ترکیبی پیچیده از شرکت‌های لجستیکی قبرسی، تأمین‌کنندگان مالی اتحادیه اروپا و امارات متحده عربی، مهندسان و سربازان نظامی ایالات متحده، یک شرکت خصوصی آمریکایی و چندین سازمان بشردوستانه بود که همگی تحت نظارت «هماهنگ‌کننده فعالیت‌های دولتی در "سرزمین‌ها"ی اسرائیل» فعالیت می‌کردند. مانند همه‌ی این‌گونه کریدورها، جریان یکپارچه و انعطاف‌پذیری که این کریدور مطرح می‌کرد، به شبکه‌ای متراکم از زیرساخت‌ها، اراده‌ی سیاسی عظیم و زنجیره‌ای پیوسته از بازی‌گران وابسته بود. و همه اینها برای دور زدن شرایط ناپایداری بود که در وهله‌ی اول وجود این کریدور را ضروری جلوه می‌داد. سرمایه‌گذاری عظیمی از نیروی کار و منابع همه برای ساختاری که طوری طراحی شده که ظاهراً با تغییرات پیش‌بینی‌ناپذیر در امنیت،

منابع و فوریت نیاز انسانی سازگار باشد و در یک لحظه قابل برچیدن باشد. یک راه حل موقت، فقط برای احتیاط.

یکی از مضامین اصلی در نوشته‌های مربوط به زیرساخت‌ها دوام است؛ این مفهوم اغلب به‌عنوان وعده‌ای بلندمدت، چه از نظر شکل فیزیکی و چه از نظر احساساتی که برمی‌انگیزد، دیده می‌شود. این وعده که با امنیت اقتصادی، پیشرفت مادی و فناوری مدرن مرتبط است، قرار است با تغییر، برهم زدن و جابه‌جایی روابط اجتماعی و مکانی موجود «آینده» را تضمین کند.

محققانی مانند کوئن، چوا، اپل و میچل همگی به افزایش بت‌وارگی پروژه‌های زیرساختی عظیم، به‌عنوان پادزهری برای آشفتگی بازارهای مالی و عدم قطعیت‌ها و بی‌ثباتی‌های اجتناب‌ناپذیری که ایجاد می‌کنند، اشاره دارند. با این حال این بحث جدیدی نیست، چرا که زیرساخت‌های بزرگ همیشه سرمایه‌گذاری‌های مالی را جذب کرده و امنیت بلندمدتی برای دارایی‌ها فراهم کرده است، اما این پروژه‌ها متمایزند. این مکان‌های دائمی و غیرمنقول که توسط دولت حمایت و بیمه می‌شوند، نوید بازگشت سرمایه‌ی بلندمدت و تضمین‌شده و جریان‌های درآمدی جدید را برای سرمایه‌گذاران می‌دهند. در اصل، وقتی در یک پروژه بزرگ و دائمی مانند بندر، سد یا بزرگراه بدین‌گونه سرمایه‌گذاری می‌شود، آن‌ها فقط چیزی برای امروز نمی‌سازند. بلکه در حال ایجاد سهمی «قابل پیش‌بینی» در آینده‌ای مشخص و امن برای خود و سرمایه‌گذارانشان هستند. از همین‌روست، که ماهیت موقت اسکله در غزه گویای بسیاری چیزهاست.

اولاً، این رویکرد، مهار بلندمدت، مباران و نابودی زندگی در غزه را موقتی یا حتی ناگهانی جلوه می‌دهد. این وضعیت به‌عنوان یک وضعیت اضطراری که از اکتبر ۲۰۲۳ آغاز شده، تلقی می‌شود و این‌طور نشان می‌دهد که تا پایان بحران (که همیشه قریب‌الوقوع جلوه داده می‌شود) تنها یک راه‌حل سریع لازم است. کریدور اقیانوسی دقیقاً چنین نوع مداخله‌ای است. این کریدور قرار است هم تاریخ طولانی‌تر خشونت نسل‌کشی را پنهان کند و هم با آن هم‌سو شود، و ۲۰ سال محاصره، ۵۷ سال اشغال و ۷۶ سال اخراج، فتح و فروپاشی را ناپدید سازد. شکستن حصارهای مرزی توسط حماس در ماه اکتبر این تاریخ عمیق مهار را آشکار کرد. از آن زمان، اسرائیل سعی کرده است با قطع دسترسی بشردوستانه از تمام نقاط غزه، مهر سرپوشی بر آن تاریخ طولانی‌تر بزند. بنابراین، یک بحران موقت بی‌نقص، یک راه‌حل موقت بی‌نقص هم دارد: یک «اسکله‌ی شناور»، یک «سکو»، یک «رمپ» — که با دقت به‌عنوان هر چیزی غیر از بندر نامگذاری شده است، زیرا انتخاب کلمات موضوع حساسی است. «بندر» ممکن است نشان‌دهنده‌ی دائمی بودن باشد که با ماهیت موقت «کمک‌های اولیه» بشردوستانه‌ی ارائه شده در تضاد است و چشم‌انداز بسیار محکم‌تر و بلندمدت‌تر اسرائیل برای غزه و فلسطین به طور کلی را مختل می‌کند.

ماهیت موقت اسکله هم‌چنین به پنهان کردن آسیب‌های پایدار و تداوم نسل‌کشی کمک می‌کند. اسرائیل علاوه بر قتل ده‌ها هزار نفر، چشم‌انداز اقتصادی، زیرساختی و زیست‌محیطی غزه را تقریباً کاملاً ویران کرده

است. لایه‌هایی از آوار و نخاله، تنها باقیمانده‌ی منطقه‌ای است که زمانی یک منطقه‌ی شهری متراکم بود. همان‌طور که کریستین هندرسون در این هم‌اندیشی استدلال می‌کند، مزارع بایر، سیستم‌های فاضلاب سرریز شده و هوا و آب مسموم کشاورزی، امنیت غذایی و توانایی حفظ زندگی را برای آینده غیرممکن کرده است. این آسیب‌ها ماندگارند: گورهای جمعی، بیماری‌های گسترده، شهرهای چادرنشین و جمعیت گرسنه، به دهه‌ها و میلیاردها دلار برای بازسازی نوار غزه و مسکونی کردن مجدد آن نیاز دارند. تا ژوئیه‌ی ۲۰۲۴ تخمین زده می‌شود که ۳۹ میلیون تن آوار تولید شده باشد.

در نتیجه، راه‌کارهای موقت مانند بندری شناور برای پیش‌بینی چیزی غیر از آینده طراحی شده‌اند، آینده‌ای که در آن هم زیرساخت‌های غزه و هم زندگی در غزه «شناور» هستند، آینده‌ای غیرثابت و بی‌ریشه. آینده‌ای که باعث می‌شود غزه و مردمش قابل جای‌گزینی و حذف به نظر برسند. با رفتن آن‌ها می‌توان آینده‌ی دیگری را تصور و خلق کرد، آینده‌ای که برای فانتزی‌های انباشت و گردش منطقه‌ای مناسب‌تر است. این چشم‌انداز در حال حاضر در طرح «از بحران تا رفاه»، که با نام طرح تحول «غزه ۲۰۳۵» نیز شناخته می‌شود و توسط دفتر نخست‌وزیر اسرائیل در ماه مه ۲۰۲۴ منتشر شد، مشهود است. این طرح برنامه‌ای چهار مرحله‌ای را تشریح می‌کند: اول، حماس منحل می‌شود، سپس، کمک‌های بشردوستانه به غزه سرازیر می‌شود. پس از آن، مرحله‌ی «بازسازی» آغاز می‌شود، جایی که «شهرهای مدرن» از دل ویرانه‌ها سر بر می‌آورند و قطارهای پرسرعت، یک قطب صنعتی تازه‌تأسیس را به نئوم [شهر در حال ساخت در استان تبوک] عربستان سعودی متصل می‌کنند. در نهایت، وعده‌ای دور از انتظار برای خودگردانی وجود دارد، هم‌چون نوری در انتهای تونل. هوش مصنوعی هم آینده‌ی این طرح را تصور می‌کند و نشان می‌دهد که چه هیئتی خواهد داشت. اگرچه چنین خیال‌پردازی‌هایی در نمایش علمی-تخیلی تولید شده با جلوه‌های ویژه کامپیوتری در حال پخش است، اما پیامدهای مادی آن قطعی است: آن‌ها رویای آینده غزه بدون فلسطینی‌ها را در سر می‌پروراندند، در حالی که جنگ بی‌پایان اسرائیل علیه فلسطین زمین را در زمان حال آماده می‌کند.

اما بیابید صریح باشیم: این دیدگاه صرفاً متعلق به اسرائیل نیست. از بیش از ۱۰۰۰ سرباز-مهندس آمریکایی و هزینه‌ی ۳۲۰ میلیون دلاری تا حتی نمایش عمومی اخیر پروژه‌ی املاک ریویرای دونالد ترامپ برای غزه، مجموعه‌ای از بازی‌گران بین‌المللی را گرد هم آورده تا دست خود را در راه‌حل‌های تکنوکراتیک، که منافع امنیتی اسرائیل را در مرکز توجه قرار می‌دهند، پنهان کنند. رویکردی که در بیانیه‌ی مشترک اتحادیه‌ی اروپا، قبرس، امارات متحده عربی، ایالات متحده و بریتانیا در حمایت از ابتکار دریایی در مارس (۲۰۲۴) و هماهنگی و تعهد مالی، مادی، سیاسی و عملیاتی پس از آن تأیید شد. همان‌طور که رفیع زیاده در مقدمه‌ی این هم‌اندیشی اشاره می‌کند: نسل‌کشی یک اقدام جهانی است.

این امر با پیوند دادن این کریدور به اصطلاح موقت به نقشه‌های گسترده‌تر بشردوستانه - نظامی که برای انباشت و گردش قدرت، امنیت، کمک و تجارت در منطقه به کار می‌روند، آشکارتر می‌شود. برای درک

دقیق‌تر، کافی است ردپای زیرساخت‌ها را دنبال کنیم تا به یک شرکت خصوصی گمنام (و مبهم) در حوزه‌ی امنیت بشردوستانه به نام فاگبو (به معنای «رنگین کمان ارواح») برسیم. فاگبو راه، که مغز متفکر عملیاتی و مجری پروژه‌ی اسکله است (آن را «ساحل آبی» می‌نامیدند)، جمعی از افسران نظامی، اطلاعاتی و دیپلماتیک سابق آمریکایی با منافع مالی عمیق در منطقه اداره می‌کنند. این پروژه بنا به روایت‌های متعدد — از جمله از سوی کامرون هیوم، مدیر اجرایی بازوی تأمین مالی فاگبو، یعنی «بنیاد کمک‌های بشردوستانه دریایی» — هم‌چون چشم‌اندازی برای احتمالات مالی پایدارتر و پیش‌بینی‌پذیر بازسازی و «بازی» زنجیره‌ی تأمین در غزه عمل می‌کند.

مقدمات کار از قبل فراهم شده است. در حالی که اسکله هنوز فعال بود، فاگبو چندین عملیات امدادرسانی را از طریق مسیر دریایی سازمان‌دهی کرد. در عین حال، در حال پیشبرد ساخت یک اسکله قابل جابه‌جایی جدید و بهبودیافته برای جای‌گزینی نسخه از کارافتاده‌ی فعلی بود؛ اسکله‌ای که ظاهراً در میان دریا‌های متلاطم و اختلالات مداوم در مدیریت، برای این منظور مناسب‌تر است (چیزی که می‌توانیم آن را «ساحل آبی ۲» بنامیم). آن‌ها ادعا کردند که این کار را با مجموعه‌ای از آژانس‌های سازمان ملل، نهادهای دولتی، «متخصصان مدیریت جمعیت» و با حمایت مالی منابع خصوصی و هم‌چنین دولت امارات متحده عربی هماهنگ می‌کنند؛ همه با چراغ سبز از نهاد «هماهنگ‌کننده‌ی فعالیت‌های دولتی در “سرزمین‌ها”ی اسرائیل». آن‌ها هم‌چنین ظاهراً در حال مذاکره با بشار المصری، میلیاردر فلسطینی و سرمایه‌گذار بنیان‌گذار روایی (Rawabi) در کرانه‌ی باختری، و نیز تأمین‌کننده‌ی مالی شهرک صنعتی غزه (که در کنار محل اصلی اسکله قرار دارد) برای به عهده گرفتن مسئولیت ذخیره‌سازی و توزیع کمک‌ها بودند. فاگبو، و کسانی که از آن‌ها حمایت می‌کنند، آشکارا به آینده‌ای پایدارتر از یک اسکله‌ی شناور موقت چشم دوخته‌اند.

این اسکله‌ی موقت در نهایت مطابق نام خود عمل کرد و دقیقاً ثابت کرد که موقتی است. ظرف چند هفته پس از نصب، به دلیل تلاطم دریا و آب و هوای بد آسیب دید. پس از چندین تلاش ناموفق برای تعمیر، در ژوئیه‌ی ۲۰۲۴ برای همیشه برچیده شد. با وجود شکست فیزیکی پروژه، چشم‌انداز زیربنایی این اسکله هم‌چنان پابرجاست: این اسکله آینده‌ای را نشان می‌دهد که در آن غزه در حالت تعلیق موقت قرار دارد؛ یک زمان حال شکننده و ثابت بدون هیچ نویدی برای آینده‌ای پایدار. در همین حال، وجود دیگر کریدورهای جریان دائمی سلاح، بودجه و تدارکات به اسرائیل را تضمین می‌کنند. حمایت مداوم و مکرر از اسرائیل، حتی در پی خشم جهانی از رویدادهایی مانند بمباران یک مدرسه یا مرگ صدها یا هزاران نفر، تأیید شده است. پیامد بلندمدت این اختلاف، آینده‌ای مادی است که در آن زیرساخت‌های اسرائیل برای ارتباط و زیرساخت‌های فلسطین برای اختلال ساخته می‌شود.

انترناسیونالیسم چه بود؟

شارمین چوا

یک جنبش توده‌ای فراملی علیه نسل‌کشی اسرائیل در فلسطین، یک انترناسیونالیسم ضدجنگ احیاشده را به خط مقدم سیاست جهانی آورده است. اگرچه احیای انترناسیونالیسم در ایالات متحده و دیگر کشورهای اصلی امپریالیستی در پاسخ به حمایت مداوم دولتی از خشونت اسرائیل پدید آمد، اما هم‌چنین نشان دهنده‌ی تاریخ طولانی‌تری است که در آن سیاست خارجی جنگ‌طلبانه ایالات متحده در نیم قرن گذشته دست در دست سیاست‌های ریاضتی داخلی توسعه یافته است. مدت زمانی طولانی است که دولت ایالات متحده نشان داده اولویت‌هایش نه بر اساس منافع کارگران بلکه بر اساس انباشت سرمایه و مداخله‌ی نظامی برای حمایت از منافع شرکت‌ها است که نابرابری‌ها را هم در داخل و هم در خارج از کشور تشدید می‌کند. اگرچه نسل‌کشی اسرائیل بسیاری را مجبور کرده تا از توهم لیبرالی ایالات متحده به‌عنوان کشوری خیرخواه دست بردارند، اما منظور ما از انترناسیونالیسم ضدامپریالیستی و چگونگی مداخله‌ی مؤثر جنبش‌ها در ایالات متحده هنوز پرسش‌های بی‌پاسخی هستند. بر کسی پوشیده نیست که در نیم قرن گذشته عملیات ضد شورش ایالات متحده، پایه‌های سیاسی و اجتماعی قدرت طبقه‌ی کارگر در این کشور را از بین برده است. در حالی که برجسته‌ترین تاکتیک‌های اقدام بین‌المللی مبتنی بر مدل‌های بسیج توده‌ای بوده‌اند که به دنبال اختلال زیرساختی در «نقاط حساس» مختلف قدرت نهادی (از چمن‌های جشن فارغ‌التحصیلی گرفته تا تحصن‌های کنگره) بوده‌اند، چنین اختلالات عمومی برای تبدیل اقدام توده‌ای قدرت‌مند به دستاوردهای مادی با مشکل مواجه بوده‌اند. تغییر مرکز قدرت جمعی از دانشجویان و خیابان‌ها به جنبش کارگری، معمای متضادی را آشکار می‌کند. اگرچه در اصل، خروج کارگران کارخانه‌های تسلیحات، لجستیک و اسکله‌ها، به جز برخی موارد استثنا، می‌تواند زیرساخت‌های امپراتوری ایالات متحده را در مراکز اصلی جریان‌های نظامی و تجاری مسدود کند، جنبش کارگری ایالات متحده تا حد زیادی مسائل معیشتی داخلی را از مسائل مربوط به جنگ خارجی جدا کرده است و سابقه‌ی طولانی در حمایت از اسرائیل دارد. با توجه به بن‌بست‌های مرتبط با بیان منافع مادی طبقه‌ی کارگر در امپراتوری معاصر ایالات متحده و دغدغه‌های گسترده‌تر برای عدالت جهانی، جنبش‌های آزادی‌بخش فلسطین چگونه باید به دنبال تعمیق زیرساخت‌های بین‌المللی هم‌بستگی با فلسطین و مردم آن باشند؟ نگاهی به تاریخ انترناسیونالیسم طبقه‌ی کارگر ضدامپریالیستی و ریشه دواندن انترناسیونالیسم در شکل‌های مادی آن درس‌هایی دارد که در اینجا به سه مورد کلیدی آن اشاره می‌کنم.

اول، جنبش‌های هم‌بستگی فرامرزی از نظر تاریخی، افق‌های بین‌المللی خود را بر اساس مفاهیم مادی بنا کرده‌اند. در تاریخ طولانی‌تر این جنبش‌ها، بین‌المللی‌گرایی صرفاً یک ایده، چارچوب تحلیلی یا ساختار احساسی

نبوده، بلکه یک اقدام مادی هم‌بستگی بود. تصورات رایج از جهانی‌گرایی در قرن نوزدهم پدیدار شد، زمانی که نیروی کار مهاجر، از مهاجرت انبوه اروپایی گرفته تا کارآموزان آسیایی، با اختراع کشتی بخار افزایش یافت و ارتباطات فراقیانوسی و تصورات بین‌المللی آنها را به بخشی از زندگی روزمره در شهرهای صنعتی و مزارع جدید تبدیل کرد. بین‌الملل اول که با نام انجمن بین‌المللی کارگران نیز شناخته می‌شود، از ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۶ فعال بود و برای محافظت و حمایت از اعضای خود در بحبوحه‌ی گسترش شبکه‌های تجاری و یافتن شغل برای کارگران در آن سوی مرزها تأسیس شد. هم‌زمان با افزایش مبارزات طبقه کارگر در مراکز صنعتی اروپا در قرن نوزدهم، جنبش‌های ضداستعماری هم‌زمان اقتصادهای استعماری را سرنگون می‌کردند که شامل قیام‌های بردگان در سراسر کارائیب، با الهام از انقلاب هائیتی، و انقلاب علیه امپراتوری اسپانیا در سراسر آمریکای لاتین می‌شد. مواجهه‌ی روزافزون اروپا با ادعاهای خودمختاری منجر به چیزی شد که پل گیلروی آن را «اومانیسیم متقابل» نامید. بعدها، همان‌طور که عمر جباری سالامانکا در مقاله‌ی خود در این هم‌اندیشی اشاره می‌کند، هنگامی که سنت‌های انترناسیونالیسم رادیکال و انقلابی، مبارزات جهانی برای آزادی در سراسر جهان سوم را به هم پیوند داد، مبارزان سازمان آزادی‌بخش فلسطین از «درس‌های زیرزمینی و ضداستعماری ویتنام، الجزایر، آفریقای جنوبی و فراتر از آن» بهره بردند. به این ترتیب، انترناسیونالیسم کارگری و ضداستعماری، آگاهی جهانی را با ساختارهای سازمانی پایدار گرد هم آوردند و نیازهای مادی طبقه کارگر را با اقتصاد و ژئوپلیتیک در حال تحول قرن نوزدهم پیوند دادند.

تاریخچه‌ی انترناسیونالیسم نشان می‌دهد که اگرچه جهانی شدن سرمایه، آگاهی بین‌المللی گسترده‌ای را علیه شکل‌های مرتبط با انباشت ثروت ایجاد کرد، اما این جنبش چیزی بیش از یک احساس مشترک بود. گسترش انترناسیونالیسم به گسترش تخیل برای هم‌بستگی از راه دور نیاز بود. فضاهای جدید انباشت نیازهای مادی جدیدی را نیز ایجاد کرد و سازمان‌دهی نهادهای فرامرزی طبقه‌ی کارگر پاسخی مستقیم به آن‌ها بود. از این نظر، انترناسیونالیسم مؤثر ریشه در پیوند واقعی سرنوشت‌ها و نیازهای مشترک داشت.

برای مثال، در طول جنگ کره، افزایش تولید در زمان جنگ منجر به اعتصابات بیش‌تری نسبت به هر دوره‌ی مشابه دیگری در تاریخ آمریکا شد، زیرا کارگران نگران افزایش میزان آسیب‌دیدگی بودند. به طور مشابه، در طول جنگ ویتنام، اتحادیه‌ی دانشمندان نگران در ام‌آی‌تی برای اعتراض به استفاده از علم برای استقرار ناپالم و عوامل بیولوژیکی توقف کار را سازمان‌دهی کرد. امروزه، محققان دانشگاه کالیفرنیا در حال سازمان‌دهی برای قطع بودجه‌ی وزارت دفاع هستند و استدلال می‌کنند که پیوندهای دانشگاه‌ها با مجتمع نظامی - صنعتی بر کنترل کارگران بر دانشی که تولید می‌کنند تأثیر می‌گذارد.

این پروژه‌ها با پیوند دادن دغدغه‌های بین‌المللی به خواسته‌های ملموس و مادی به هم متصل می‌شوند و نشان می‌دهند که مبارزه برای خود و مبارزه برای دیگران می‌توانند به طور متقابل یک‌دیگر را تقویت کنند. حتی با وجود این که دولت‌ها و شرکت‌های ایالات متحده و اسرائیل «مدارهای جهانی هم‌دستی» خود را ایجاد

می‌کنند، این نمونه‌های تاریخی به ما یادآوری می‌کنند که زیرساخت‌های بین‌المللی گرایي ضداستعماری و کارگری بر اساس اقدامات ملموس و هم‌بستگی ساخته شده‌اند، و نه فقط بر اساس احساسات مشترک.

دوم، جنبش‌های هم‌بستگی بین‌المللی معتقدند که اقدامات موفقیت‌آمیز نیازمند اولویت دادن به زیرساخت‌های سازمانی پایدار بر اختلالات یکباره است. این نکته کلیدی است. با استناد به نمونه‌های تاریخی، جنبش‌های موفق اغلب بر پایه‌ی سازمان‌های پایدار و بلندمدت بنا شده‌اند، نه بر پایه مجموعه‌ای از اعتراضات پراکنده و کوتاه‌مدت. برای مثال، تحقیقات لاله خلیلی نشان می‌دهد که چگونه اعتراضات کارگران بارانداز در شبه‌جزیره‌ی عربستان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مؤثر بود، زیرا آن‌ها «اعتراضات محل کار را به مطالبات سیاسی تبدیل کردند». این اعتصابات، سلب مالکیت مداوم فلسطینی‌ها را در قلب مطالبات خود قرار دادند. این اقدامات اعتصابی موفق در بنادر، با وجود چالش‌های ناشی از ماهیت موقت و ناپایدار کار موقت، درازمدت پایدار ماندند زیرا توسط «سازمان‌های پایدار» حمایت می‌شدند. این نکته در سایر تحریم‌های موفق بنادر نیز تکرار می‌شود که بر ارتباط بین یک ساختار سازمانی پایدار و هم‌بستگی مؤثر بین‌المللی تأکید دارند.

اگرچه کمپین «مسدود کردن قایق» علیه کشتی‌رانی اسرائیل در زیم در ۲۰۱۴ اغلب به‌عنوان یک موفقیت تلقی می‌شود، اما اثربخشی آن بین شهرهای مختلف مانند سانفرانسیسکو، لس‌آنجلس و نیویورک به طور قابل توجهی متفاوت بود که مستقیماً به توانایی فعالان جامعه در ایجاد روابط قوی با کارگران اسکله محلی مربوط می‌شد.

برای مثال، موفقیت اقدامات سانفرانسیسکو نه تنها به دلیل جامعه بزرگ طرف‌دار فلسطین در منطقه‌ی خلیج (bay area) بود، بلکه به این دلیل بود که مرکز منابع و سازمان‌دهی عرب (AROC) ایجاد روابط پایدار با اعضای اتحادیه بین‌المللی انبارها و اسکله‌های ساحلی شعبه‌ی شماره‌ی ۱۰ اتحادیه بین‌المللی باراندازان و انبارداران در اوکلند را در اولویت قرار داد.

«سازندگان پل»، اعضای اتحادیه‌ای که از نظر سیاسی مخالف صهیونیسم یا نظامی‌گری آمریکا بودند و مایل به میانجیگری بین کارگران دیگر و سازمان‌های اجتماعی بودند، در موفقیت این محاصره‌ها نقش بسیار مهمی داشتند. از آنجایی که این اعتصابات از کارگران می‌خواستند با کار نکردن، دستمزد یک شیفت خود را فدا کنند، ایجاد هم‌بستگی پایدار بین اتحادیه‌ها و جامعه بسیار حیاتی بود. همان‌طور که پیتر اولنی، مدیر سازمان بازنشستگان اتحادیه‌ی بین‌المللی باراندازان و انبارداران، اشاره می‌کند، اگر کارگران باربر ساحلی احساس کنند «به جای این که به‌عنوان متحد با آن‌ها برخورد شود، به‌عنوان ابزار مورد استفاده قرار می‌گیرند»، نارضایتی می‌تواند به سرعت ایجاد شود.

لارا کیسوانی، مدیر اجرایی مرکز منابع و سازمان‌دهی عرب، نیز به همین ترتیب خاطرنشان می‌کند: «ما واقعاً نمی‌توانیم با نادیده گرفتن مبارزه‌ی کارگران، جنبشی علیه همه اشکال ظلم و ستم ایجاد کنیم.» این نکته

تأکید می‌کند که قدرت مشارکتی سازمان‌دهی اجتماعی باید با قدرت ساختاری کارگاه‌ها ترکیب شود تا مؤثر باشد.

در نهایت، جنبش‌های بین‌المللی باید فلسطینی‌ها را به‌عنوان عاملان آزادی خود در اولویت قرار دهند. در حالی که سیاست‌های هم‌بستگی با حسن‌نیت همراه است، جنبش‌های ایالات متحده و اروپا اغلب فلسطینی‌ها را صرفاً هم‌چون قربانیان رنج‌کشیده به تصویر می‌کشند، نه بسان کارگران یا شرکت‌کنندگانی فعال که استراتژی‌ها و نظریه‌های مقاومت روشن خود را دارند. این امر، تاریخچه‌ی طولانی مقاومت به رهبری کارگران فلسطینی را نادیده می‌گیرد. برای مثال، در خلال انتفاضه‌ی اول (۱۹۸۷-۱۹۹۳)، بسیج گسترده‌ی کارگران فلسطینی منجر به اعتصاب عمومی شد. امروز هم، پزشکان، رانندگان کامیون و کارکنان دفاع مدنی فلسطینی هم‌چنان تحت بمباران مداوم به ارائه کمک‌های بشردوستانه ادامه می‌دهند.

تمرکز بر عاملیت فلسطینی هم‌چنین نشان می‌دهد که چگونه دولت اسرائیل تلاش کرده تا قدرت ساختاری کارگران فلسطینی را از بین ببرد. همان‌طور که آدام هنیه نشان می‌دهد، بیش از ۵۰ درصد از نیروی کار فلسطینی در خلال انتفاضه اول در اسرائیل کار می‌کردند. امری که به آن‌ها قدرت کافی داد تا غیبت خود از کار را برای اقتصاد اسرائیل «آسیب‌زا» کنند. پس از انتفاضه، اسرائیل با جای‌گزینی آن‌ها با کارگران مهاجر خارجی، عمداً شروع به کاهش وابستگی خود به نیروی کار فلسطینی کرد. در زمان انتفاضه‌ی دوم در سال ۲۰۰۰، تنها ۲۰ درصد از نیروی کار فلسطینی در شهرک‌های اسرائیلی مشغول به کار بودند.

این اقدام تأثیر چشم‌گیری بر استراتژی سیاسی در خلال انتفاضه دوم داشت. همان‌طور که هنیه اشاره می‌کند، تبدیل بخش بزرگی از نیروی کار فلسطینی به «جمعیت مازاد»، اعتصاب‌ها و سایر اقدام‌های کارگری را بی‌اثر کرد، زیرا آن‌ها دیگر به اقتصاد اسرائیل آسیب نمی‌رساندند و فقط به کارگران فلسطینی و خانواده‌هایشان آسیب می‌رسانند. این تغییر تاریخی برای درک تکامل مقاومت فلسطین و لزوم به رسمیت شناختن نقش فعال آن‌ها در مبارزه بسیار مهم است.

اگر اسرائیل و متحدانش برای از بین بردن قدرت ساختاری کارگران فلسطینی برای محافظت از اقتصاد خود تلاش کرده‌اند، پس جنبش‌های بین‌المللی آمریکایی و اروپایی باید بر ایجاد ساختارهای سازمانی پایدار خود تمرکز کنند. این امر اهرم بلندمدت مورد نیاز برای به چالش کشیدن قدرت امپریالیستی را که از اقدامات اسرائیل حمایت می‌کند فراهم می‌کند. هدف، جلوگیری از تکرار تاکتیک‌های ضدشورش‌ی است که اسرائیل برای تضعیف مقاومت فلسطینی‌ها به کار گرفته است. همان‌طور که وینسنت بوینز در کتاب **اگر بسوزیم** استدلال می‌کند، جنبش‌های توده‌ای زمانی بیش‌ترین تأثیر را دارند که پایه‌های سازمانی قوی داشته باشند و بتوانند مبارزه را در طول زمان تداوم بخشند و نقاط استراتژیک مداخله ایجاد کنند. با ایجاد این شکل‌های

پایدار سازمانی، جنبش‌های بین‌المللی می‌توانند اهرم مادی را با هم‌بستگی‌های فرامرزی هم‌سو کنند و در نهایت مدارهای امپراتوری را که بودجه و سلاح را برای ماشین جنگی اسرائیل فراهم می‌کنند، مختل کنند.

اختلال در تجارت تسلیحات: خط اعتصاب فلسطینی‌ها [۹]

ریا السنه

در ۱۶ اکتبر ۲۰۲۳، جنبش کارگری فلسطین از همتایان خود در سطح بین‌المللی خواست تا «تسلیح اسرائیل را متوقف کنند». نوزده اتحادیه‌ی کارگری و انجمن کارگری از کرانه‌ی باختری و نوار غزه، از اعضای اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌دهندگان اجتماعی خواستند تا با اقدام‌های «مختل‌کننده» ماشین جنگی اسرائیل را مهار کنند و در جنبش مقاومت در برابر حمایت بی‌دریغ کشورهای غربی از نسل‌کشی اسرائیل مشارکت داشته باشند. آن‌ها مشخصاً از کارگران در موقعیت‌های کلیدی در زنجیره‌های تأمین تسلیحات خواستند که از ساخت، حمل و نقل یا جابه‌جایی سلاح برای اسرائیل خودداری کنند و خواستار پایان دادن به تحقیقات و تأمین مالی مرتبط با ارتش شدند.

کارگران فلسطینی فراخوانی منتشر کردند که هدف آن تبدیل اعتراضات خیابانی بزرگ به سازمان‌دهی استراتژیک در محل کار بود و خواسته‌های مشخصی را با پیامدهای مستقیم مادی و ژئوپلیتیکی بیان می‌کرد. این رویکرد، گرایش رایج به دیدن فلسطینی‌ها به‌عنوان یک گروه واحد و یک‌سان در مبارزه را به چالش کشید. در عوض سازمان‌دهندگان تشویق شدند تا بر شرایط و تلاش‌های منحصر به فرد کارگران فلسطینی تمرکز کنند، کسانی که به‌طور فعال برای حفظ زندگی و محافظت از جوامع خود در محل تلاش می‌کنند.

تمرکز بر کارگران فلسطینی مستلزم آن بود که بفهمیم چگونه مبارزات این کارگران توسط ترکیبی از نیروها شکل می‌گیرد: استعمار مهاجران، استثمار اقتصادی و سرمایه‌داری فسیلی، که در کنار هم پویایی‌های موجود را تقویت و بدتر می‌کنند. با انجام این کار، هدف این فراخوان هدایت انرژی فعالان فراتر از تقاضای سیاسی محدود برای آتش‌بس بود که تا آن زمان جنبش هم‌بستگی را تعریف می‌کرد. فراخوان «تسلیح اسرائیل را متوقف کنید» با برجسته کردن پیوند بین اقدامات اسرائیل و زنجیره‌های تأمین نظامی جهانی، کارگران فلسطینی را در یک مبارزه کارگری بزرگتر و فراملی قرار داد. و فرصتی برای ایجاد هم‌بستگی‌های طبقاتی و بین‌المللی بر اساس منافع مادی مشترک و امتناع جمعی از حمایت از سیستم‌های سرکوب نظامی ایجاد کرد.

در ادامه، بررسی می‌کنم که چگونه موج اخیر اقدامات اعضای اتحادیه‌های کارگری در پاسخ به این فراخوان، فضایی را برای تصور شکل‌های جدید هم‌بستگی بین‌المللی به وجود آورده که ریشه در ارتباط کارگران با یک‌دیگر دارد. همچنین بررسی می‌کنم که چگونه تأثیر این اقدامات با تلاش‌های گسترده‌تر برای احیای جنبش کارگری ارتباط نزدیکی دارد. این تأملات مبتنی بر تجربیات سازمان‌دهی بخشی از کارگران در فلسطین (WiP) است، جمعی از اتحادیه‌های کارگری فلسطینی و حامیان بین‌المللی‌شان که حول فراخوان کارگران فلسطینی، مبتنی بر اصول هم‌بستگی کارگران با یک‌دیگر، بسیج شده‌اند.

خط اعتصاب فلسطینی‌ها

کارگران فلسطینی به دلیل وابستگی شدید اسرائیل به مدارهای تسلیحاتی جهانی، خواستار هم‌بستگی شده‌اند که به طور خاص زنجیره‌ی تأمین تسلیحات را هدف قرار می‌دهد. قدرت‌های غربی از نظر تاریخی از طریق حمایت دیپلماتیک، کمک‌های مالی، همکاری نظامی و تأمین مستقیم تسلیحات از ارتش اسرائیل حمایت کرده‌اند. این حمایت مستقیماً با نقش اسرائیل در حفاظت از منافع امپراتوری غرب در منطقه‌ی نفت‌خیز مرتبط است. این همکاری‌ها برای توانایی اسرائیل در حفظ رژیم استعماری - شهرک‌نشین تقریباً هشت دهه‌ای خود و انجام اقدامات فعلی‌اش در غزه اساسی است.

اسرائیل به طور خاص مدت‌هاست که کمک‌های نظامی پرسودی از دولت ایالات متحده دریافت می‌کند که از نظر قانونی برای تضمین حفظ «برتری نظامی کیفی» اسرائیل در منطقه الزامی است. طبق توافق‌نامه‌ی تجاری فعلی از سال ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۸، ایالات متحده سالانه ۳/۸ میلیارد دلار کمک نظامی به اسرائیل ارائه می‌دهد. از ماه اکتبر، ایالات متحده ۱۴.۵ میلیارد دلار کمک نظامی اضافی اختصاص داده و به اسرائیل اجازه‌ی دسترسی به ذخایر نظامی خود را، که در این کشور ذخیره شده، داده است.

در حالی که اغلب بر ایالات متحده، که ۶۹ درصد از واردات نظامی اسرائیل را بین سال‌های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۳ تأمین کرده، به‌عنوان بزرگترین تأمین‌کننده‌ی نظامی اسرائیل تمرکز می‌شود، عوامل کارزار اسرائیل در غزه متعدد هستند.

برای مثال، آلمان، دومین تأمین‌کننده‌ی بزرگ سلاح‌های متعارف اصلی اسرائیل، از اکتبر ۲۰۲۳ انتقال سلاح را سرعت بخشیده و گسترش داده است. به همین ترتیب، با وجود این که دولت بریتانیا تعلیق ۳۰ مجوز صادرات سلاح را اعلام کرده است، این تعلیق‌ها شامل جنگنده‌های F-۳۵، که ۱۵ درصد آن در بریتانیا تولید می‌شود، نمی‌شود. علاوه بر این، جریان واردات سلاح، قطعات نظامی، مهمات و خدمات از شرکت‌های چندملیتی در کشورهایی مانند بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، کانادا، استرالیا، فنلاند، هلند، دانمارک، هند و آفریقای جنوبی بدون وقفه ادامه دارد.

حضور عمیق اسرائیل در زنجیره‌های تأمین جهانی، نقش آن را به‌عنوان یک بازی‌گر کلیدی در نظامی‌گری جهانی تثبیت می‌کند، بازی‌گری که ۳.۱ درصد از صادرات بین‌المللی تسلیحات بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ به آن مرتبط است: یعنی موقعیتی که بر اساس سرکوب، سلب مالکیت و پاک‌سازی قومی فلسطینی‌ها بنا شده و محیط زیست‌شان را به میدان آزمایش و فرصت بازاریابی برای مجتمع نظامی-صنعتی اسرائیل تبدیل کرده است.

سود مالی ناشی از نابودی زندگی فلسطینی‌ها و زیرساخت‌های غزه واضح است. در سه ماهه اول سال ۲۰۲۴، سه شرکت اصلی نظامی اسرائیل - البیت سیستمز، سیستم‌های پیشرفته دفاعی رافائل و صنایع هوافضای اسرائیل - شاهد افزایش ۲۵ درصدی سفارش‌ها بوده‌اند. ۷۰ درصد از صادرات تسلیحات این کشور برعهده‌ی این سه شرکت است.

آزادی فلسطین کار اتحادیه‌ای است

فراخوان کارگران فلسطینی همین حالا هم تأثیر ملموسی داشته و الهام‌بخش کارگران بخش‌های مختلف در سال ۲۰۲۴ بوده تا اختلالات مؤثری را در زنجیره‌های تأمین اسرائیل سازمان‌دهی کنند. کارگران بارانداز در سوئد، بارسلونا، ایتالیا و سایر نقاط، اعتصابات کاری را سازمان‌دهی کردند، خواستار توقف تجارت تسلیحات با اسرائیل شدند و در بسیاری از موارد، از بازرگانی محموله‌ها به کشتی‌های تحت مدیریت اسرائیل جلوگیری کردند. کارگران بخش‌های هوافضا، فرودگاه و کشتی‌رانی در بلژیک و بریتانیا از جابه‌جایی سلاح‌های ارسالی به اسرائیل خودداری کردند. برخی از اتحادیه‌ها حتی سیاست‌های جدیدی را برای محافظت از اعضای که حاضر به کار در خطوط مونتاژ سلاح‌های مرتبط با اسرائیل نبودند، اجرا کردند. اعضای اتحادیه‌ی ثرت در کارخانه‌ی اس‌تی‌مایکروالکترونیکس فرانسه، در اعتراض به تأمین تراشه‌ها و نیمه‌رساناها توسط این شرکت برای ارتش اسرائیل، دست از کار کشیدند.

در ایالات متحده، سازمان‌های مردمی و فرابخشی با موفقیت هفت اتحادیه ملی، که نماینده ۶ میلیون کارگر بودند، را تحت فشار قرار دادند تا به شبکه ملی کارگری برای آتش‌بس (NLNC) بپیوندند. این شبکه در ابتدا خواستار آتش‌بس شد، اما بعداً پس از دیدار با نمایندگان اتحادیه‌های کارگری فلسطین، خواسته‌ی خود را به «تسلیح اسرائیل را متوقف کنید» گسترش داد. امری که نشان می‌دهد چگونه یک تلاش هماهنگ از سوی کارگران فلسطینی می‌تواند بر استراتژی‌های جنبش‌های هم‌بستگی بین‌المللی تأثیر بگذارد و آن‌ها را شکل دهد.

چنین اقداماتی پتانسیل هم‌بستگی کارگران را در برابر سرسختی دولت نشان می‌دهد. اما مقیاس محدود آن‌ها تاکنون «شکاف بین اتحادیه‌های لازم و اتحادیه‌های موجود» را آشکار می‌کند. جنبش کارگری بین‌المللی از شکست‌های دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به تدریج با قوانین تهاجمی ضد کارگری و اتحادیه‌های کارگری و

ساختارهای غیردموکراتیک اتحادیه، که صدای واقعی اعضای خود را انکار می‌کنند، کم‌تحرک و ضعیف شده است. جنبش کارگری بین‌المللی همچنین تحت تأثیر هژمونی اتحادیه‌های کارگری تجاری (اصطلاحاً کارفرمایی) قرار گرفته است، که مبارزات اتحادیه‌ها را به مسائل به اصطلاح معیشتی و ارائه خدمات اولیه به اعضا محدود می‌کند. این امر عموماً هم‌بستگی بین‌المللی را به‌عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی سازمان‌دهی اتحادیه‌های کارگری به حاشیه رانده است. مقابله با این چالش‌های ساختاری، به‌ویژه در بحبوحه‌ی نسل‌کشی مداوم، کار دشواری است. با این حال، تلاش‌های جدید سازمان‌دهی در اطراف فلسطین به احیای اتحادیه‌ها و ایجاد ارتباطات و مشارکت قوی‌تر کارگران کمک می‌کند.

سازمان‌دهی کارگری هم‌بستگی با فلسطین در طول دو دهه گذشته عمدتاً از بالا به پایین، حول محور هیئت‌های نمایندگی، نوشتن گزارش، ابتکارات نمادین که بودجه‌های کوچکی به اتحادیه‌های فلسطینی می‌دهند و بیانیه‌های هم‌بستگی غیرعملی بوده است. با این حال، اتحادیه‌ها به طور فزاینده‌ای برای پایان دادن به سرمایه‌گذاری‌های بازنشستگی و/یا مشارکت خود با شرکت‌های هم‌دست در جنایات اسرائیل بسیج شدند، یا با سازمان‌دهندگان اجتماعی برای جلوگیری از پهلوگیری کشتی‌های اسرائیلی در بنادر مختلف بین‌المللی هم‌کاری کردند. این اقدامات در واقع نشان‌دهنده تغییر از حرکات نمادین به سمت مدل‌های هم‌بستگی به رهبری کارگران و تحول‌آفرین بود. با این حال، هرچند این اختلال‌ها بسیار مهم بودند، اغلب تعداد کمی از اعضای اتحادیه‌های کارگری را درگیر می‌کردند و در لحظات خاصی (و نه به شکل مستمر) از حملات نظامی اسرائیل به غزه فراخوانده می‌شدند.

ریشه‌دواندن اختلال‌ها در محیط‌های کار

با توجه به این فرصت‌ها و چالش‌ها، چه جغرافیای جدیدی از هم‌بستگی و اختلال در حال ظهور است؟ چگونه سازمان‌دهندگان در مواقع بحرانی از اقدامات موقت فراتر می‌روند تا هم‌بستگی پایدار و دگرگون‌کننده‌ای با فلسطین ایجاد کنند؟

مختل کردن تجارت تسلیحات اسرائیل برای حفظ جان فلسطینی‌ها در حال و آینده بسیار مهم است. با این حال، در نهایت، آزادی فلسطین به برچیدن تمام ساختارهایی بستگی دارد که رژیم استعماری-استقراری اسرائیل را در سطوح محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی تقویت می‌کنند. بنابراین، یک رویکرد مبتنی بر سازمان‌دهی کارگری باید در مقیاس‌های مختلف، از محل‌های کار گرفته تا ساختارهای اتحادیه‌ای، عمل کند تا هم‌بستگی پایداری ایجاد کند که عمیقاً ریشه در واقعیت‌های روزمره‌ی کارگران فلسطینی داشته باشد. فراخوان بخشی از کارگران در فلسطین (WiP) مبتنی بر استراتژی گسترش شیوه‌های هم‌بستگی کارگران است که خود کارگران آن را هدایت می‌کنند.

ایجاد هم‌بستگی^۱ فرآیندی آسان یا خودکار نیست، به خصوص زمانی که معیشت کارگران به همان صنایعی گره خورده باشد که به درگیری‌های نظامی دامن می‌زنند. در بسیاری از بخش‌های تولیدکننده‌ی تسلیحات، شغل کارگران و احساس امنیت ملی مستقیماً با نظامی‌گری مرتبط است. در نتیجه، درخواست‌ها برای مختل کردن زنجیره‌های تأمین نظامی، حتی برای یک هدف عادلانه، می‌تواند با مقاومت رهبران و اعضای اتحادیه‌ها روبه‌رو شود. این امر به‌ویژه زمانی صادق است که هیچ شغل جای‌گزین مشخص یا تضمین‌شده‌ای وجود نداشته باشد.

منطق «رفاه معیشتی» اتحادیه‌های کارگری، که بر دغدغه‌های فوری مانند دستمزدها و امنیت شغلی تمرکز دارد، می‌تواند به راحتی با سرمایه‌گذاری نظامی دولتی هم‌سو شود. امری که اغلب توسط چارچوب‌های ناسیونالیستی و نژادپرستانه تقویت می‌شود. در حالی که بسیاری از جنبش‌های بین‌المللی خواستار غیرنظامی‌سازی هستند، بوروکراسی‌های اتحادیه‌ای در بسیاری از کشورها از افزایش بودجه‌های دفاعی به‌عنوان راهی برای تضمین مشاغل داخلی در زمان ریاضت اقتصادی و رکود صنعتی استقبال کرده‌اند.

دولت‌های شمال جهانی با رواج تولید سلاح به‌عنوان ستون امنیت ملی و بازسازی اقتصادی، به طور فعال اقتصادهای جنگی را ترویج کرده‌اند. در این محیط، امتناع از کار یا سازمان‌دهی ضدجنگ می‌تواند به منزله‌ی تهدیدی مستقیم برای معیشت کارگران به تصویر کشیده شود و تناقض‌های عمیقاً ریشه‌داری را که اعضای اتحادیه با آن مواجه‌اند، آشکار کند؛ اعضایی که ممکن است از صنایعی که از خشونت امپریالیستی جهانی حمایت می‌کنند، سود مادی ببرند.

کارگران صنایع تولید تسلیحات به طور طبیعی تمایل ندارند خود را با آسیب‌دیدگان خشونت نظامی مرتبط بدانند؛ این ارتباط باید هم از نظر سیاسی و هم از نظر مادی ایجاد شود. وعده‌ی مشاغل پایدار در بخش دفاعی اغلب واقعیت از دست دادن مشاغل در درازمدت، استفاده از نیروی کار موقت و انتقال ارزش به سهام‌داران چندملیتی به جای خود کارگران را پنهان می‌کند. پر کردن این شکاف نیازمند تلاشی سیاسی و آگاهانه برای افزایش آگاهی پیرامون ماهیت نابرابر و نژادپرستانه تولید جنگ است. این پروژه باید اصرار داشته باشد که امنیت شغلی واقعی را نمی‌توان بر پایه‌ی جنگ دائمی بنا کرد. در این محیط چالش‌برانگیز است که ابتکارات هم‌بستگی کارگران، مانند آن‌هایی که به فراخوان اتحادیه‌های کارگری فلسطین پاسخ می‌دهند، شروع به ایجاد فضاهای جدیدی برای مبارزه جمعی می‌کنند که هم اتحادیه‌گرایی ناسیونالیستی و هم وضع موجود نظامی‌شده را به چالش می‌کشد.

ایجاد هم‌بستگی مؤثر کارگران با یک‌دیگر پروژه‌ای سیاسی است که باید مستقیماً به این تنش‌ها بپردازد. انجام حرکات نمادین صرف کافی نیست؛ هم‌بستگی باید عملی دگرگون‌کننده باشد که ریشه در مخالفت مشترک با استثمار، زمین‌خواری و خشونت نژادی دارد. این امر مستلزم رویکردی از پایین به بالا برای ایجاد شبکه‌های فعال کارگران و اعضای اتحادیه‌های کارگری در محل کارشان است. به‌ویژه در بخش‌هایی مانند

آموزش عالی اهمیت دارد، جایی که شرکت‌های نظامی به طور فعال «تخصص و استعداد را پرورش می‌دهند.» کارگران اتحادیه‌ای در این محیط‌ها می‌توانند «در همان ابتدای زنجیره تأمین نظامی مداخله کنند.»

نمونه‌ای از این مورد، کارگران فارغ‌التحصیل اتحادیه‌ی کارگران متحد (UAW)، شاخه‌ی ۴۸۱۱ (نماینده‌ی پژوهش‌گران و دانشجویان دانشگاه کالیفرنیا) است. آن‌ها در پاسخ به فراخوان فلسطین، برای ایجاد اختلال در این بخش خاص از زنجیره تأمین نظامی سازمان‌دهی شدند. و با شرکت در گفت‌وگوهای رو در رو با هم‌کاران در آزمایشگاه‌های مرتبط با ارتش و از طریق بیانیه‌های عمومی آموزشی، شبکه‌ای از کارگران آگاه و بسیج‌شده ایجاد کردند. این شبکه پس از آن که دانشگاه سخن‌رانی‌های طرف‌دار فلسطین را محدود و از پلیس برای سرکوب اردوهای دانشجویی استفاده کرد، به نیرویی قدرت‌مند تبدیل شد و اعتصابی را سازمان‌دهی کرد، اعتصابی که با توقف کار، نوعی اختلال مستقیم، را در مرکز سازمان‌دهی هم‌بستگی با فلسطین قرار داد.

چنین کارزارهایی در محیط‌های کاری متعدد می‌توانند به بستری برای توسعه‌ی مهارت‌ها، آگاهی و اعتماد به نفس کارگران برای انجام اقدامات هم‌بستگی با فلسطین و فراتر از آن تبدیل شوند. به قول مشاهده‌ی هوشیارانه ناستوفسکی، صرف‌نظر از نتایج فوری یک اقدام خاص، سازمان‌دهی هم‌بستگی بین‌المللی «می‌تواند کارگران درگیر را متحول کند». با این حال، ایجاد این نوع هم‌بستگی، فرآیندی کند و دشوار است و نیازمند تعهد پایدار. این امر به معنای تبدیل انترناسیونالیسم به بخش اساسی سازمان‌دهی روزانه است. از آنجایی که جنبش کارگری هم‌چنان با چالش‌هایی مانند ریاضت اقتصادی، اشتغال موقت و سیاست‌های ضد اتحادیه‌ای روبه‌رو است، کار ایجاد هم‌بستگی از طریق چنین تناقض‌هایی باید به یک استراتژی اساسی برای احیای خود جنبش تبدیل می‌شود. رویکردی که می‌تواند مبارزات را در بخش‌ها، مرزها و صنایع مختلف به هم متصل کند.

رانندگان کامیون بر سر دوراهی: در باب ارتباط جوامع کامیون‌دار با جنبش‌های منطقه‌ای و جهانی ضد عادی‌سازی

الیاء الخازن

محاصره‌ی دریایی اعمال شده توسط حوثی‌ها و نسل‌کشی آشکار اسرائیل باعث شده است که شرکت‌های بزرگ کشتی‌رانی جهانی مانند شرکت کشتی‌رانی ام‌اس سی (MSC)، شرکت کشتی‌رانی سی‌ام‌ای سی‌جی‌ام (CMA CGM)، شرکت کشتی‌رانی مرسک (Maersk)، شرکت کشتی‌رانی هاپاگ - لوید (Hapag-)

Lloyd) و همچنین شرکت نفت و گاز بی‌پی (BP) مسیرهای خود را از طریق دریای سرخ و کانال سوئز به طور موقت به حالت تعلیق درآوردند. در پاسخ، لجستیک زمینی از طریق اردن تشدید شده است. یک مسیر زمینی جای‌گزین، اگرچه رسماً تأیید نشده، به اتصال بنادر خلیج فارس به «اسرائیل» از طریق اردن کمک می‌کند و رانندگان کامیون را به‌عنوان بازی‌گران اصلی در زیرساخت‌های لجستیکی (ضد) منطقه قرار می‌دهد و به طور بالقوه جغرافیای مختل‌کننده را تغییرشکل می‌دهد.

چوا و باسورث خاطرنشان می‌کنند که محاصره‌ها با اعتصابات متفاوتند زیرا آن‌ها زیرساخت‌های گردش خون (مانند کشتی‌رانی و حمل و نقل) را به جای زیرساخت‌های تولیدی (مانند کارخانه‌ها) هدف قرار می‌دهند. با این حال، آن‌ها با اشاره به نمونه‌هایی مانند «کاروان آزادی» [۱۰] جناح راست، نسبت به این پیش‌فرض که همه‌ی محاصره‌ها ذاتاً مترقی‌اند، هشدار می‌دهند. در عوض، محاصره‌ها باید به‌عنوان اقدامات جمعی با هدف ایجاد قدرت تلقی شوند. به همین ترتیب، ساشا دیویس استدلال می‌کند که محاصره‌ها می‌توانند کاری بیش از اختلال در لجستیک انجام دهند؛ آن‌ها همچنین می‌توانند فرآیندهای سیاسی و اجتماعی را تغییر شکل دهند. نواک بر لزوم درک نفوذ سیاسی و اقتصادی کارگران حمل و نقل با ادغام مبارزات آن‌ها در استراتژی‌های بلندمدت و اذعان به محدودیت‌های مادی آن‌ها تأکید می‌کند.

این مداخله به دغدغه‌ی گسترده‌تر این هم‌اندیشی در مورد چگونگی تکه‌تکه شدن همزمان چشم‌انداز فلسطین توسط زیرساخت‌ها، و همزمان بازسازی خاورمیانه از طریق پروژه‌های ادغام اقتصادی و عادی‌سازی، مانند توافق‌نامه‌های اخیر ابراهیم و توافق‌نامه‌های قبلی بین اسرائیل، مصر و اردن، کمک می‌کند. در حالی که بخش عمده‌ای از این عادی‌سازی از طریق توافق‌نامه‌های دیپلماتیک و اقتصادی سطح بالا با حمایت ایالات متحده انجام شده است، اجرای آن‌ها به بازی‌گران لجستیکی، مانند رانندگان کامیون، متکی است که بافت پیوندی این زیرساخت‌های منطقه‌ای را تشکیل می‌دهند. این مقاله با تمرکز بر رانندگان کامیون اردنی، که در تقاطع مسیرهای تجاری و مبارزات کارگری روزانه قرار دارند، بررسی می‌کند که عادی‌سازی فیزیکی منطقه‌ای چگونه انجام می‌شود و چگونه همین فرآیندها می‌توانند به محل مقاومت و اختلال تبدیل شوند. این رویکرد بر اهمیت قرار دادن کار لجستیکی در یک زمینه ژئوپلیتیکی گسترده‌تر تأکید می‌کند و می‌پرسد که وقتی زیرساخت‌ها هم به‌عنوان ابزاری برای کنترل امپریالیستی و هم فضایی برای مقاومت عمل می‌کنند، چه فرصت‌های سیاسی ایجاد می‌شود.

این مداخله بر اساس پرسش آلبرتو توسکانو در مورد فضاهای سیاسی پیرامون محاصره‌ها بنا شده است. این پرسش مطرح می‌شود که آیا احساسات رو به رشد ضد عادی‌سازی در اردن، رانندگان کامیون را ترغیب می‌کند تا نقش خود را در تسهیل «نسل‌کشی به موقع» (به‌موقع حمل کردن و رساندن اقلام لازم برای نسل‌کشی) که از استعمار اسرائیل حمایت می‌کند، به چالش بکشند. عادی‌سازی، در این زمینه، به فرآیند

تدریجی عادی‌سازی روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بین اردن و اسرائیل اشاره دارد. این فرآیند، رویه‌های استعماری اسرائیل را مشروعیت می‌بخشد و عملاً آن‌ها را در لجستیک و زیرساخت‌های منطقه جای می‌دهد.

پل زمینی جای‌گزین

اردن، به‌عنوان یک کشور خط مقدم، نقش مهمی در مسیرهای لجستیکی «جای‌گزین» برای دور زدن محاصره حوثی‌ها در دریای سرخ ایفا کرده است. در دسامبر ۲۰۲۳، شرکت حمل و نقل اسرائیلی تراکنت انترپرایز، با همکاری شرکت پیورترانس افزدکو مستقر در امارات و دی‌پی ورلد، یک «مسیر تجاری زمینی جای‌گزین» ایجاد کرد که انتقال کالا از بنادر خلیج فارس را از طریق عربستان سعودی و اردن به اسرائیل تسهیل می‌کرد و اختلالات در امتداد کریدور دریای سرخ را دور می‌زد. حنان فریدمن، بنیان‌گذار تراکنت، بر اهمیت همکاری کشورهای عربی در ایجاد این مسیر تأکید کرد. اردن سه گذرگاه مرزی با اسرائیل دارد: پل ملک حسین/آلنبی، گذرگاه شیخ حسین و گذرگاه وادی عربه/اسحاق رابین. همه‌ی این گذرگاه‌ها شاهد افزایش حمل و نقل کامیونی بوده‌اند، در حالی که تردد از طریق بندر عقبه و ایلات کاهش یافته است. این پل زمینی، تاریخ طولانی عادی‌سازی روابط بین استعمارگران اسرائیلی و اقتدارگرایی عربی را به‌عنوان ستون‌های پشتیبان متقابل در منطقه، ادامه می‌دهد.

اردن ادعاهای مربوط به افتتاح یک پل زمینی را رد کرده و نخست وزیرش، بشیر الخصاصونه، اصرار دارد که ترتیبات حمل و نقل بیش از ۲۵ سال است که بدون تغییر باقی مانده. با این حال، هبه ابو طه، روزنامه‌نگار مستقل فلسطینی-اردنی، به دلیل افشای نقش دولت در تسهیل تجارت فزاینده با اسرائیل، طبق قانون جرایم سایبری اردن دستگیر شد. گزارش تحقیقی او، مشارکت شرکت‌های اردنی در حمل کالاهایی مانند غذا، پوشاک، سیمان و سنگ مرمر به اسرائیل را آشکار کرد. فعالان ضد عادی‌سازی روابط اعتراض کرده‌اند و خواستار آن شده‌اند که دولت اردن به جای این مسیر، یک کریدور بشردوستانه به غزه باز کند.

رانندگان کامیون و ضدعادی‌سازی

نقش رانندگان کامیون اردن برای عملکرد پل زمینی جای‌گزین حیاتی است. این رانندگان کامیون علیرغم ماهیت استراتژیک کارشان، سابقه‌ی بسیج مردمی دارند، که می‌تواند آن‌ها را در خط مقدم مبارزات ضد عادی‌سازی قرار دهد.

بخش لجستیکی اردن نزدیک به ۲۰ هزار کامیون دارد و ۷۸ درصد آن‌ها متعلق به بخش خصوصی است. در ۲۰۱۱، همراستا با قیام‌های عربی و تشدید اعتراضات کارگری، رانندگان کامیون در عقبه در اعتراض به افزایش قیمت‌ها اعتصاب کردند. امری که منجر به تشکیل اتحادیه‌های مستقل، جدایی از فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری اردن وابسته به دولت و تقویت هم‌بستگی با سایر کارگران شد. در ۲۰۱۸، رانندگان

کامیون‌های کانتینری دوباره به دلیل اختلافات مربوط به کنترل بار اعتصاب کردند، در حالی که در ۲۰۲۲، رانندگان کامیون در پاسخ به افزایش چشم‌گیر قیمت سوخت، اعتصاب ۱۷ روزه را آغاز کردند. این اعتصاب در سراسر کشور گسترش یافت و منجر به هم‌بستگی گسترده شد، اما در نهایت توسط دولت و فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری اردن سرکوب شد.

چندین راننده کامیون در بندر عقبه در ۲۰۱۱، با الهام از قیام‌های عربی و تشدید چشم‌گیر اعتراضات کارگری در آن سال، در اعتراض به تعیین قیمت‌های سخت‌گیرانه بندر جدید عقبه اعتصاب کردند و مانع تخلیه‌ی بار کشتی‌های باری شدند. این امر منجر به تشکیل پنج اتحادیه‌ی کارگری مستقل، اتحادیه‌ی کارگری مستقل کارگران فسفات، کارگران شرکت برق اردن، کارگران چاپخانه، کارگران شهرداری‌ها و کارگران کشاورزی، و آغاز یک نقطه عطف اساسی در شکستن انحصار فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری اردن وابسته به دولت شد. این تحول مهم بعداً به اتحادیه کارگری مستقل رانندگان حمل و نقل عمومی نیز گسترش یافت. امری که کاتالیزور مهمی برای دور بعدی اعتصابات رانندگان کامیون در سال ۲۰۱۸ بود، زمانی که رانندگان کامیون‌های کانتینری بندر عقبه را به دلیل «نیاز به کنترل و تنظیم حمل و نقل کامیون‌های کانتینری انفرادی، یافتن راه‌حلی برای میزان بارگیری و محدود کردن شرکت‌های باربری از دخالت در کسب و کار کامیون‌های کانتینری انفرادی» فلج کردند.

این موضوع در ۲۰۲۲ به اوج خود رسید، زمانی که رانندگان کامیون به همراه سایر اتحادیه‌های مستقل حمل و نقل، در استان‌های فقیرنشین جنوبی اردن دست به اعتصاب و تحصن زدند تا از دولت بخواهند قیمت سوخت را کاهش دهد. رژیم اردن تحت فشار صندوق بین‌المللی پول، به طور پیوسته قیمت سوخت دیزل و نفت سفید را افزایش داد. تورم تحت حمایت صندوق بین‌المللی پول به این معنی بود که قیمت یک لیتر گازوئیل در ژانویه ۲۰۲۲ تقریباً دو برابر شد و از حدود ۷۰ سنت به ۱.۲۶ دلار رسید. این افزایش قیمت مضاعف، شرایط رو به وخامت رانندگان کامیون را چه در خانه و چه در محل کار تشدید کرد. اعتصاب ۱۷ روزه متعاقب آن منجر به ازدحام بی‌سابقه در بندر عقبه شد و کشور را تا آستانه‌ی نافرمانی مدنی پیش برد. این اعتصاب و بی‌رحمی دولت اردن هم‌چنین باعث اعتصاب‌های پراکنده رانندگان اتوبوس، تاکسی و مسافرکش‌ها در چندین استان شد و مغازه‌ها در شهرهای معان، طفیله و کرک را بر آن داشت تا در هم‌بستگی با آن‌ها کسب و کار خود را تعطیل کنند. اگرچه رانندگان کامیون در نهایت به دلیل سرکوب شدید رژیم اردن و خیانت فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری اردن که وابسته به دولت است، اعتصاب را لغو کردند، اما پتانسیل ایجاد اختلال از پایین توسط این کارگران استراتژیک هم‌چنان وجود دارد. اعتصاب رانندگان کامیون در سراسر کشور گسترش یافت و اشکال پراکنده‌ای از هم‌بستگی را در استان‌های منتخب برانگیخت. با این حال، خواسته‌های آن‌ها محدود ماند و در نهایت توسط یک ضدانقلاب از بالا مهار شد.

پتانسیل رانندگان کامیون برای ایجاد اختلال با وجود سرکوب هم‌چنان پابرجاست. اتحاد بین استعمار مبتنی بر شهرک‌سازی و اقتدارگرایی عرب به شکل فزاینده‌ای بر زندگی رانندگان کامیون تأثیر گذاشته است. با افزایش تصاویر خشونت در غزه، برخی از رانندگان آگاهی فزاینده‌ی خود را از نقش خویش در تدارکات این پروژه‌ی امپریالیستی نشان داده‌اند. ماهر جزی، راننده‌ی کامیون اردنی که در ۹ سپتامبر ۲۰۲۴، سه نگهبان اسرائیلی را در گذرگاه مرزی اردن و کرانه‌ی باختری کشت، نمونه‌ای از این امر بود. این حادثه، درک فزاینده‌ی رانندگان کامیون از نقش‌شان در امکان‌پذیر کردن نسل‌کشی جاری را برجسته می‌کند.

تجربه‌های اعتصابات رانندگان کامیون نشان می‌دهد که رانندگان با پذیرش نیروی کار خود می‌توانند از خواسته‌های محدود اقتصادی فراتر روند. آن‌ها می‌توانند نسل‌کشی جاری در غزه را به چالش بکشند و عادی‌سازی مسیرهای تجاری از طریق اردن را مختل کنند و از موقعیت استراتژیک خود برای مبارزه با «نسل‌کشی به موقع» استفاده کنند.

* این هم‌اندیشی در تاریخ ۴ ژوئن ۲۰۲۵ در *ژورنال ژئوپلیتیک* منتشر شده است. برای مشاهده‌ی پانویس‌ها و منابع کامل به اصل مقاله به این [آدرس](#) مراجعه کنید.

** گروه نویسندگان: رفیف زیاده (دپارتمان توسعه بین‌الملل، کالج کینگ لندن، انگلستان)؛ کریستین هندرسون (دپارتمان روابط بین‌الملل و تاریخ مدرن خاورمیانه، دانشگاه لایدن، هلند)؛ عمر جباری سالامانکا (مهمان ناظر جهان عرب و اسلام، دانشگاه آزاد بروکسل، بلژیک)؛ شری پلونسکی (دپارتمان سیاست بین‌الملل، دانشگاه کوئین مری لندن، انگلستان)؛ شارمین چوا (دپارتمان مطالعات جهانی، دانشگاه کالیفرنیا، سانتا باربارا (UCSB)، ایالات متحده آمریکا)؛ ریا الصناح (موسسه مطالعات عربی و اسلامی، دانشگاه اکستر، بریتانیا)؛ الیا الخازن (موسسه آرنولد برگستر، دانشگاه فرایبورگ، آلمان)

یادداشت‌ها

[۱]. دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) در ژانویه ۲۰۲۴، حکم اولیه‌ای را در پرونده‌ای که توسط آفریقای جنوبی مطرح شده بود، صادر کرد و اعلام کرد که اقدامات اسرائیل می‌تواند به طور موجهی کنوانسیون نسل‌کشی را نقض کند. برای مشاهده‌ی حکم کامل بنگرید به این [لینک](#).

[۲]. الگوی استعماری مبتنی بر شهرک‌سازی در مطالعات فلسطین، دولت اسرائیل را به‌عنوان پروژه‌ای برای گسترش سرزمین و استقرار و شهرک‌سازی به تصویر می‌کشد که هدف آن اعمال کنترل دائمی بر آن سرزمین است، در حالی که کل مردم فلسطین — در کرانه‌ی باختری و غزه، ساکنان داخل مرزهای آن که تابعیت اسرائیلی دارند و پناهندگان در تبعید — را هدف قرار می‌دهد.

[۳]. ارجاع به مقاله یا در واقع رویکرد دئوبرا کوئن (Deobrah Cowen) محقق در دانشگاه تورنتو در مقاله‌ای با عنوان «دنبال کردن زیرساخت‌های امپراتوری: یادداشت‌هایی درباره شهرها، استعمار مهاجران و روش». «دنبال کردن زیرساخت» روشی است برای بررسی توسعه شهری که به کندوکاو در زیرساخت‌هایی مثل راه‌آهن می‌پردازد تا نشان دهد چطور راه‌آهن مکان‌ها، تاریخ‌ها و مبارزات مختلف را به هم پیوند می‌زند. این رویکرد به جای این که زیرساخت را یک دستاورد ملی خنثی و خیرخواهانه بداند، نشان می‌دهد که چگونه زیرساخت عمیقاً با تاریخ خشونت، مانند سلب مالکیت بومیان، تجارت برده و کار نژادی، گره خورده و آن را بازتولید می‌کند. این رویکرد رویدادها و بایگانی‌های به ظاهر مجزا را به هم متصل می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه شهرها همزمان هم توسط این فرآیندهای امپریالیستی بزرگتر شکل می‌گیرند و هم سیستم‌هایی از آنها هستند. با انجام این کار، نه تنها ساختارهای قدرت نهفته در دنیای فیزیکی اطراف ما را آشکار می‌کند، بلکه لحظات مقاومت و امکانات جای‌گزین برای توسعه شهری آینده را نیز برجسته می‌کند.

Cowen, D. (2019). Following the infrastructures of empire: notes on cities, settler colonialism, and method. *Urban Geography*, 41(4), 469–486. ([link](#))

[۴]. ضد زیرساخت (counter-infrastructure) در بستر پانویس قبلی و مقاله معنی پیدا می‌کند. ضد زیرساخت‌ها، سیستم‌ها یا شبکه‌هایی هستند که توسط یک گروه به حاشیه رانده شده برای مقاومت و براندازی زیرساخت‌های قدرت غالب ایجاد می‌شوند. در حالی که زیرساخت‌های غالب به‌عنوان ابزاری برای کنترل، جابه‌جایی و خشونت استفاده می‌شوند، ضد زیرساخت‌ها به‌عنوان مکان‌های امتناع پدیدار می‌شوند و به‌عنوان شبکه‌هایی برای بقا و به چالش کشیدن کنترل استعماری عمل می‌کنند.

[۵]. طرح آلون یک پیشنهاد سیاسی و ارضی بود که وزیر اسرائیلی، ایگال آلون، پس از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ تهیه کرد. هدف اصلی آن تعریف یک تقسیم‌بندی امنیتی-محور از کرانه‌ی باختری، نوار غزه و بلندی‌های جولان بود که به تازگی اشغال شده بودند - م.

[۶]. اسرائیل در شاخص جهانی امنیت غذایی ۲۰۲۲، رتبه‌ی ۲۴ را در بین ۱۱۳ کشور دارد.

[۷]. در سال ۲۰۱۲، پس از سه سال و نیم نبرد حقوقی، وزارت دفاع اسرائیل گزارشی از سال ۲۰۰۸ منتشر کرد که سیاست محدود کردن ورود غذا به نوار غزه را تشریح می‌کرد. این سند با عنوان «مصرف غذا در نوار غزه - خطوط قرمز» نشان می‌دهد که هدف رسمی دولت، راه‌اندازی «جنگ اقتصادی» علیه حماس با فلج کردن اقتصاد غزه بوده است. این گزارش جزئیاتی از چگونگی تعیین ۱۰۶ کامیون حامل کالاهای اساسی بشردوستانه در روز برای جلوگیری از سوء تغذیه ارائه می‌دهد. که کاهش قابل توجهی نسبت به بیش از ۴۰۰ کامیونی بود که روزانه قبل از ژوئن ۲۰۰۷ به غزه وارد می‌شدند. با این حال، در عمل، در آن زمان به طور متوسط فقط ۶۷ کامیون در روز اجازه ورود به غزه را داشتند. این سیاست پس از حادثه‌ای در سال ۲۰۱۰ تغییر کرد و محدودیت‌های ورود غذا به غزه لغو شد. با این حال، دولت اسرائیل همچنان به «سیاست جداسازی» ادامه می‌دهد که جابه‌جایی مردم و کالاها بین غزه و کرانه‌ی باختری را محدود می‌کند.

[۸]. هنگام ترجمه این مقالات تعداد کشته‌شده‌ها به حدود ۱۰۰۰ نفر رسیده است - م.

[۹]. «خط اعتصاب» (Picket Line) گروهی از مردم، معمولاً کارگران، هستند که در خارج از محل کار اعتراض می‌کنند تا سایر کارگران را از ورود به محل کار منصرف کرده و توجه عمومی را به خواسته‌های خود جلب کنند. در اینجا، «خط

اعتصاب فلسطینی» به ایده‌ی گسترش این نوع اعتراض فراتر از یک محل کار واحد به مقیاس جهانی اشاره دارد. این فراخوانی برای جنبش‌های هم‌بستگی بین‌المللی است تا مانند یک خط اعتصاب عمل کنند، نه فقط علیه یک شرکت، بلکه علیه کل زنجیره‌ی تأمین سلاح جهانی که از اسرائیل حمایت می‌کند. این به معنای مختل کردن جریان سلاح و کالا است، دقیقاً مانند کارگرانی که ورود به یک کارخانه را مسدود می‌کنند، تا فشار مادی ایجاد کرده و خشونت را متوقف کنند.

[۱۰]. «کاروان آزادی» مجموعه‌ای از اعتراضات در کانادا در اوایل سال ۲۰۲۲ توسط رانندگان کامیون و دیگران علیه دستورالعمل‌های دولت در رابطه با واکسیناسیون کووید-۱۹ و سفرهای بین مرزی بود. این کاروان در سراسر کشور سفر کرد و در نهایت به اشغال گسترده مرکز شهر اتاوا منجر شد که چندین هفته ادامه داشت.